



انجمن نجات

ANJOMAN-E NEJAT

مهر و آبان ماه ۹۸



رهایی اسیران از فرقه
تروریستی رجوی



نشریه انجمن نجات

شماره ۹۲

مهر و آبان سال ۹۸



- * تروریسم ، در پیچ تاریخ - ۴
- * (زود باوری) بخشعلی عزیزاده - ۶
- * چرا فرقه ها ، خطرناکند؟ قسمت اول - ۷
- * حمید محمد آق اتابای - ۱۱
- * مریم رجوی بگذارید مادرم نوه اش را ببیند - ۱۳
- * خروج ممنون ، سمیه محمدی - ۱۴
- * خفقان فرقه ای - ۱۶
- * دست بردن منافقین در نامه های اسراء - ۱۷
- * خیانت پیشگی منافقین در دوران دفاع مقدس - ۱۹
- * ده فرقه مذهبی خوفناک و عجیب و غریب جهان - ۲۲
- * رد خون ادامه ی داستان " ماجرای نیمروز " - ۲۶
- * شهید فاطمه طالقانی - ۲۸
- * مریم رجوی در نقش احمد چلبی - ۲۹
- * عناوین تعدادی از مقالات پس از اخراج حامی مجاهدین خلق از کاخ سفید - ۳۲
- * عباس زریباف که بود و چه کرد؟! - ۳۴
- * مرضیه (خواننده قدیمی) - ۳۷
- * نهایت تلاشم را برای نجات برادرم انجام دادم - ۴۰
- * ویژگی های رفتاری که موجب اعتماد سازی می شوند و تطبیق آن ها با رفتارهای رهبران سازمان مجاهدین خلق - ۴۴
- * هزاره سوم و تهدید اصلی - ۴۶
- * همه بلاهایی که منافقین بر سر زنان آوردند - ۴۷
- * چهره و صدای پدرم را به یاد ندارم - ۵۶
- * خانم اعظم قهرمانی خطاب به برادرش آقای حسین قهرمانی (اسیر فرقه رجوی) - ۵۷
- * این سه مادر اراکی چشم انتظار فرزندان (اسیر فرقه رجوی) - ۵۸
- * محمد رضا صدیق - ۵۹
- * پیام مادر مهناز بزازی (عضو شورای رهبری) - ۶۰



تروریسم، در پیچ تاریخ



خاورمیانه پس از این محیط مناسبی جهت رشد و نمو تروریسم نخواهد بود. تروریسم، از زمانی در خاورمیانه شروع به رشد و نمو کرد که در ابتدا اسرائیل آمد، جنگ آمد، نفت آمد و سرانجام تروریسم آمد.

مجاهدین خلق یکی از این جنبش های تروریستی در خاورمیانه است که در ابتدا موجودیتش را در تضاد با موجودیت اسرائیل و اربابش آمریکا، برشمرد و پس از این که خود ابراز موجودیت کرد و میخ اش را کوبید، سپس در جنگ مابین ایران و عراق که هشت سال به درازا کشید، جان گرفت و با نفت صدام حسین، پروار شد. اما هم اکنون یعنی اوایل قرن بیست و یکم بر خلاف قرن بیستم، قرن جولان تروریسم در جهان به ویژه در خاورمیانه، نیست. چهره خاورمیانه دگرگون شده یا به زودی دگرگون خواهد شد.

از میان همه ی گروه های تروریستی در خاورمیانه که دوران افول خود را طی می کنند، مجاهدین خلق از همه بد شانس ترند. آنان در ابتدا و در عناد با آمریکا، به سمت اتحاد جماهیر شوروی و ایدئولوژی مارکسیستی و رادیکال رفتند و در همین رابطه از برژنف رییس جمهور وقت شوروی، تقاضای پول کردند. پس از انقلاب سال ۱۳۵۷ در ایران که به قدرت نرسیدند و در قبال قدرت مبارزه خشونت آمیز را دنبال کردند، پس از فرار، خود را به فرانسه و اروپا قلاب کردند. از طریق دولت فرانسه به عراق رفتند و همه سرمایه خود را پای صدام حسین ریختند. پس از سقوط صدام حسین در سال ۱۳۸۲، دوباره خود را به آمریکا و متحدینش همچون اسرائیل و عربستان سعودی، قلاب کردند. طی سال های اخیر که اختلافات مابین آمریکا و ایران رو به اوج بود، سپس همه سرمایه و تتمه آنچه که داشتند را در طبق آمریکا و اسرائیل و عربستان سعودی، قرار دادند تا با جاسوسی و مزدوری و پروپاگاندا، جرقه ی جنگ را دامن بزنند و مفری جهت نجات پیدا کنند. جرقه ها، به دلایلی به جنگ تبدیل نشد و دوران پر هزینه آمریکا در خاورمیانه به سر رسید.

با روی کار آمدن دونالد ترامپ با آن که او بعدها در کابینه اش تعدادی افراد تندرو و جنگ طلب و حامی مجاهدین خلق را به کار گرفت، اما او توان جنگ مجدد در خاورمیانه را نداشت و از آن چه که طی جنگ های قبل هزینه کرده بود، سخت پشیمان بود تا این که دوران حضور آمریکا در خاورمیانه به دلایل متعدد و پر هزینه بودن جنگ ها و کم ارزش شدن نفت و منافع و مشکلاتی که آمریکا با اروپا و چین و روسیه



داشت، آمریکا را به خداحافظی و دست رد زدن به سینه متحدینش در خاورمیانه وا داشت.

زمانی که آمریکا در خاورمیانه نباشد، از متحدینش و گاوهای کوچک و بزرگ شیرده، طبعاً جنگ برنخواهد خواست و جنگی در چشم انداز نخواهد بود و تا روزی که در خاورمیانه جنگ نباشد، بازار مزدوری و جاسوسی و تروریسم از جمله داعش و القاعده و مجاهدین و غیره، کارکرد نخواهند داشت.

با عقب نشینی آمریکا از خاورمیانه که تازه شروع شد، طبعاً جایش را بازیگران دیگر همچون روسیه و چین، پر خواهند کرد که اینان نیز مشکل ایدئولوژیک و راهبردی با کشورهای خاورمیانه ندارند تا از ابزار تروریسم استفاده کنند لذا تروریست ها منجمله مجاهدین خلق، در آرایش سیاسی آینده ی خاورمیانه و نزد بازیگران اصلی جایی نخواهند داشت و توان و پتانسیل نزدیکی با آنان را نخواهند داشت. سایر بازیگران منطقه نیز در غیاب آمریکا، خواهند فهمید که گرد و خاک کردن های آمریکا در خاورمیانه، بر سر نفت و فروش سلاح و حمایت از کیان اسرائیل، بوده و بدون حضور امریکا، مسایل و مشکلات خود را بهتر حل و فصل خواهند کرد که از همین حالا سایه جنگ کنار رفته و بازیگران کوچک تر ناچارند در تعامل با همسایگان خود گذشته پر رنج و محنت و حتی خونبار را فراموش کنند مانند آنچه که ایران و عراق کرده اند.

با محو شدن سایه نظامی آمریکا بر سر کشورهای خاورمیانه، جنگی در چشم انداز نخواهد بود بلکه تعامل سیاسی و اقتصادی، جای اختلافات و جنگ را خواهند گرفت و زمانی که جنگ نباشد، بازار و اقتصاد و روابط و توریسم و فرهنگ و فهم و درک متقابل خواهد بود و لاجرم تحت رشد اقتصادی و تجارت، آرایش سیاسی جدید مابین کشورهای خاورمیانه شکل خواهد گرفت. آرایش و صلح و ثباتی که تروریسم و افراط گرایی و رادیکالیسم، در آن جایی جهت رشد و جولان نخواهند داشت. با آرزوی جهانی بدون جنگ و خاورمیانه ای که به سمت صلح و ثبات و ثروت و آرامش می رود.

ایران فانوس



Terrorist



زود باوری

بخشعلی علیزاده: وقتی در سازمان بودم و برای نشست های مسعود رجوی به اجبار نفرات را می بردند، باید به یکی از موضوعات تکراری که او خطاب به جمع حاضر مطرح می کرد گوش می دادیم، و آن این که از اول انقلاب ضد سلطنتی در سال ۱۳۵۷ تا به الآن به این شخص مستمر خیانت شده و می شود و او مستمر با تنی مجروح و خون چکان و البته یک تنه در حال مبارزه با جمهوری اسلامی است!

ما نیز در نهایت ساده لوحی این مزخرفات رجوی را باور می کردیم (بیچاره ما!). همین باور کردن ها کار دستان می داد و یکی از مهم ترین عوامل ماندگاری من و بقیه در سازمان شده بود و همین الآن هم یکی از علت های ماندگاری افرادی که هنوز در سازمان هستند همین عامل است؛ یعنی ساده لوحی مفرط و نشناختن **چهره کریه مسعود رجوی!**

در آن نشست ها ما باور می کردیم که حق رجوی خورده شده و ضایع گشته است، باور می کردیم که هر کسی که از سازمان جدا می شود تبدیل به خائن می شود و به قول مسعود رجوی مأمور وزارت اطلاعات می گردد، باور می کردیم هر کسی که از سازمان جدا می شود دارد به سازمان و رهبری آن خیانت می کند و خون به اصطلاح شهدا را لگد مال می نماید و باور می کردیم که هر کسی که از سازمان خارج شود خیانت می کند و سوگند جلاله را شکسته و در آن دنیا تبدیل به خنزیر (خوک) خواهد شد و شدیدترین عذاب های ممکن که در قرآن آمده است همچون گرفتار شدن به دست "عقرب



جرار" و "مار غاشیبه" نصیب هر کسی که از سازمان جدا شود خواهد شد! غافل از این که مار غاشیبه و عقرب جرار زمانه همین شخص رجوی بود که همه افراد سازمان را گرفتار خودش کرده بود.

به حرف و نظر دیگران بها بدهید اما

در نهایت خودتان تصمیم گیرنده زندگی تان باشید.



اگر در «نه» گفتن به اطرافیان تان ناتوان هستید، می توانید شنونده حرف های آن ها باشید اما در نهایت کاری را که تصور می کنید به صلاح است انجام دهید. افراد زود باور معمولاً به محض قرار گرفتن در معرض ایده ها و نظرات دیگران، تمام ذهن شان به سوی آن متمرکز می شود و بدون هیچ تحقیق، تفحص و تعمقی، بلافاصله در صدد اجرای گفته های دیگران برمی آیند.



چرا فرقه‌ها، خطرناکند؟

الف. تعریف فرقه

بسیاری از گروه‌های فرقه‌ای به طور فعال اقدام به عضوگیری، گسترش و کسب پول و قدرت در سراسر جهان می‌نمایند. این گروه‌ها اعضا یا هواداران خود را توسط کارهای برنامه‌ریزی شده ذهنی، یا روند بازسازی فکری، استثمار کرده و تحت نفوذ و کنترل کامل در می‌آورند. سوءاستفاده ذهنی می‌تواند به طرق یا روش‌های متعددی انجام شود. نه هر کسی که مورد مراجعه یک عضو فرقه قرار می‌گیرد به گروه مربوطه جذب می‌شود و نه هر کسی که جذب می‌شود، برای همیشه می‌ماند، ولی به‌اندازه کافی جذب می‌شوند و به مدت کافی می‌مانند تا فرقه‌ها را به مشکل اجتماعی مخربی که شایسته بررسی جدی است، تبدیل نمایند.

فرقه‌ها دیگر صرفاً موضوع نگرانی والدینی که ناظر بر عضوگیری فرزندان ایدآلیست و در برخی موارد سرخورده و جوان خود می‌باشند، نیستند. فرقه‌ها، افرادی در هر سن و سال و در هر محدوده درآمدی را گمراه کرده‌اند. در گذشته، فرقه‌ها با جذب افراد به اصطلاح حاشیه‌ای اجتماع یعنی افراد بدون وابستگی، افراد سرخورده و افراد ناراضی از هر نسل، جای پای خود را محکم می‌کردند، ولی گروه‌های فرقه‌ای امروز آن چنان نحوه برخورد و روش‌های مجاب‌سازی افراد را حرفه‌ای کرده‌اند که فراتر از چهارچوب معمولی و در متن جریان اصلی جامعه حرکت می‌کنند.

نکات مهمی از کتاب

"فرقه‌ها در میان ما"

نویسنده: مارگارت تالر سینگر

مسئله فرقه‌ها صرفاً مسأله ما در ایران نیست بلکه در غرب به اشکال بیشتری خود را نشان می‌دهد. به همین دلیل، مطالعه در این باره نیز به صورت‌های گوناگون از جمله پژوهش‌های دانشگاهی در جریان است. کتاب «فرقه‌ها در میان ما» نوشته «مارگارت تالر سینگر» یکی از این پژوهش‌های قابل اعتناست. سینگر یک روان‌شناس کلینیکی و یک استاد بازنشسته دانشگاه کالیفرنیا است که تاکنون با بیش از ۳۰۰۰ نفر از اعضای سابق و کنونی فرقه‌های گوناگون و بستگان و دوستانشان، مصاحبه کرده یا به آن‌ها مشاوره داده است. ترجمه فارسی این کتاب در اینترنت موجود است، این ترجمه توسط **مهندس ابراهیم خدابنده** صورت گرفته است که ایشان از سازمان مجاهدین خلق جدا شده و با توجه به تجربیات خود در تشکیلات این سازمان، آن را مستحق عنوان «فرقه» دانسته است. در ذیل بخش‌هایی از این کتاب را می‌آوریم.



ب. تعاریف و خصوصیات فرقه ها

در لغت، فرقه بیانگر یک گروه یا سازمان است که اعضای آن، مانند افراد هر انجمن و حزبی، هدف بخصوصی را دنبال می کنند و این اهداف البته ممکن است در طول زمان تغییر یابند. اما فرقه ها به علت عملکردهای خاص درونی و روابط و مناسبات ویژه ای که برقرار می نمایند از سایر گروه ها و سازمان ها متمایز می گردند. تشخیص تفاوت های میان یک سازمان یا حزب معمولی با یک فرقه همیشه کار ساده ای نیست. بعضی اوقات افراد به عملکرد فرقه ها و نوع مناسباتی که برقرار می کنند توجه نداشته و به اشتباه، یا فرقه ها را ارگان هایی مملو از مستی دیوانه می انگارند و یا اساساً تفاوتی بین فرقه با هر گروه دیگری قائل نمی شوند.

فرهنگ لغات معمولی در خصوص فرقه دارای تعاریف توصیفی معینی است. اما آنچه فعالیت در فرقه های مختلف را بهتر بیان می کند، ارائه تصویری پویا از روندی است که در درون هر فرقه در جریان بوده و مناسباتی است که فرقه حول آن شکل گرفته است.

بنابراین بهتر است از عبارت روابط فرقه ای برای بیان دقیق تر جریانات و عملکردهایی که در یک فرقه اتفاق می افتند استفاده کنیم. **روابط فرقه ای عبارت از روابطی است که در آن یک فرد آگاهانه افراد دیگر را با استفاده از روش های خاصی وادار می کند تا به طور کامل (یا نسبتاً کامل) در خصوص تقریباً همه تصمیمات مهم زندگی شان وابسته به او باشند، و به**

این پیروان عقیدتی این طور القا می نماید که او دارای استعداد، نبوغ یا دانش ویژه ای است.

بر این اساس، فرقه حول فاکتورهای زیر تعریف می شود .

۱ - سر منشأ گروه و نقش رهبر

در بسیاری از موارد یک فرد، که عموماً بنیانگذار فرقه هم هست، در بالای ساختار تشکیلاتی فرقه قرار گرفته و تصمیم گیری در وی متمرکز می شود. (رهبران فرقه ها اغلب مرد هستند، ولی برخی زنان رهبر فرقه هم وجود دارند.) این رهبران عموماً دارای خصوصیات زیر می باشند: رهبران فرقه ها افرادی خود انتصابی تحمیل گر هستند که ادعا می کنند دارای مأموریت خاصی بوده یا دانش ویژه ای دارند. برای مثال، رهبران فرقه ها اغلب ادعا می کنند که برای هدایت مردم مأمور شده اند. برخی دیگر از رهبران ادعا می کنند که به راه رسیدن به رستگاری یا به جواب تمامی معضلات بشری پی برده اند. همین طور تعدادی مدعی می شوند که به اکتشافات علمی، طبیعی، یا اجتماعی که می تواند روان فرقه را به سطوح جدیدی از آگاهی، موفقیت یا قدرت شخصی یا سیاسی برساند، دست یافته اند.

رهبران فرقه ها تمایل به اعمال اراده و تسلط داشته و اغلب به عنوان کاریسماتیک توصیف می شوند. این رهبران نیاز به داشتن میزان کافی از قاطعیت، جذبه، یا سایر قدرت های کاریسماتیکی برای جذب، حفظ، و اداره افرادشان دارند. آن ها مریدان خود را وادار می



کنند تا خانواده شغل، سابقه کاری و دوستان خود را برای پیروی از آن‌ها رها کنند. در بسیاری از موارد، آشکار یا پنهان، آن‌ها نهایتاً دارایی، زندگی و هستی پیروان خود را تحت کنترل می‌گیرند.

رهبران فرقه‌ها تکریم و ستایش را بر روی خود متمرکز می‌نمایند. روحانیون مذاهب برحق، سران احزاب دموکراتیک یا رهبران جنبش‌های اصیل بشردوستانه، تکریم و ستایش پیروان را به سمت خدا، اصول انتزاعی، یا اهداف گروه معطوف می‌کنند در حالی که رهبران فرقه‌ها، تمرکز را بر عشق، ایثار و وفاداری نسبت به شخص خود بنا می‌گذارند. برای مثال در بسیاری از فرقه‌ها، همسران و اادار به جدا شدن از یکدیگر و والدین و اادار به رها کردن فرزندان به عنوان آزمایش سرسپاریشان به رهبر می‌شوند.

۲ - ساختار تشکیلاتی، روابط بین رهبر و پیروان

فرقه‌ها در ساختار تشکیلاتی خود کامه هستند. رهبر به عنوان مقام عالی شناخته می‌شود، اگر چه او ممکن است قدرت معینی را به چند زیردست به منظور نظارت بر وفاداری پیروان نسبت به تمایلات و حکم خود تفویض کند.

فرقه‌ها خود را نوآور و منحصر به فرد می‌دانند. رهبران فرقه‌ها ادعا می‌کنند که سنت شکنی کرده، چیزی بدیع ارائه نموده و تنها سیستم

موفقیت آمیز برای حل مشکلات زندگی یا پاسخ به نارسایی‌های جهان را به وجود آورده‌اند. تقریباً تمامی فرقه‌ها ادعا می‌کنند که اعضای آن‌ها برگزیده، تکامل یافته، یا خاص هستند در حالی که غیرعضوها موجودات پایین تری به حساب آورده می‌شوند.

فرقه‌ها تمایل دارند تا اعضایشان سیستم اخلاقی دوگانه‌ای داشته باشند. از اعضا خواسته می‌شود که در درون گروه، باز و راستگو بوده و جزئی‌ترین و خصوصی‌ترین مسائل را در برابر رهبر اعتراف نمایند و در همان حال، تشویق می‌شوند تا غیرعضوها را گول زده و از آن‌ها سوءاستفاده کنند. در مقابل، مذاهب برحق و گروه‌های پایبند اخلاق، به اعضا آموزش می‌دهند تا در برابر همه راستگو و درستکار باشند و نسبت به یک مجموعه واحد از اخلاقیات، در همه حال پایبند بمانند. به هر حال فلسفه‌ی مسلط بر فرقه‌ها این است که هدف وسیله را توجیه می‌کند، نظریه‌ای که به فرقه‌ها اجازه می‌دهد تا اخلاقیات خاص خودشان را خارج از مرزهای اخلاقی نرمال جامعه به وجود بیاورند.

۳ - برنامه‌ی هماهنگ شده‌ی مجاب‌سازی

فنون خاص مجاب‌سازی استثماری، یعنی پروسه‌های متعدد بازسازی فکری که مورد استفاده‌ی رهبران فرقه‌ها و سازمان‌های شبه فرقه‌ای برای وادار کردن افراد به پیوستن، ماندن و اطاعت کردن قرار می‌گیرد. خصوصیات عمومی این فاکتور فوق‌العاده مهم در تعریف فرقه‌ها به صورت زیر می‌باشد:



فرقه ها تمایل به خودکامگی، تمام خواهی، کنترل رفتار اعضا، همچنین خودکامگی ایدئولوژیک، بروز علنی تعصبات و افراطی گری در جهان بینی دارند. اغلب فرقه ها نهایتاً و البته در زودترین زمان ممکن، از اعضایشان انتظار صرف فزاینده وقت، انرژی، پول، یا سایر منابع خود برای برآورده کردن اهداف معین شده گروه را داشته، این چنین عنوان یا القا می کنند که پیروان به تعهد کامل و فدای حداکثر برای رسیدن به درجه ای از رستگاری و سعادت نیاز دارند. شکل این تعهد از گروه با گروهی دیگر تفاوت دارد. فرقه ها به اعضای خود دیکته می کنند که چه بپوشند، چه بخورند، کجا و کی کار کنند، بخوابند و حمام کنند و همین طور به چه

چیزی اعتقاد داشته باشند و چگونه فکر و رفتار کنند و چه بگویند. در بسیاری از موضوعات، فرقه ها تفکری را که به آن سیاه یا سفید و نظریه های را که به آن همه چیز یا هیچ چیز می گوییم، برقرار می نمایند. فرقه ها تمایل به درخواست از اعضا برای پذیرش دگرگونی اساسی یا تغییر روش زندگی دارند.

بسیاری از فرقه ها فشار زیادی بر روی اعضای جدید برای ترک خانواده، دوستان و مشاغل خود برای حل شدن در اهداف اساسی گروه می آورند. این تاکتیک ایزوله کردن فرد، یکی از مکانیزم های عام اغلب فرقه ها برای کنترل و ایجاد وابستگی اجباری در اعضاست.





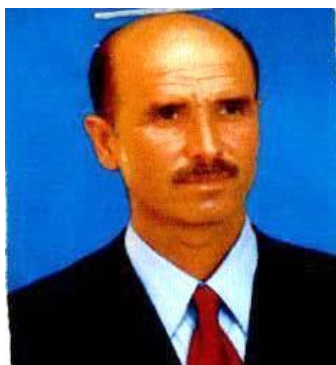
حمید محمد آق آتابای

در مهرماه سال ۱۳۶۶ به دست نیروهای بعثی اسیر شد و سپس تحت شکنجه های فراوان آن ها گرفتار حيله های نیروهای منافقین گردید. حمید محمد ۳۰ سال است که در این فرقه ضد مردمی گرفتار می باشد.

پدر مرحومش بارها و بارها به مجامع بین المللی نامه نوشت تا بتواند قبل از فوت، حتی به مدت یک ساعت حمید محمد را ملاقات نماید ولی ارگان های بین المللی خواسته ی انسانی آن مرحوم را نادیده گرفتند و ایشان در فراق فرزند، چشم از جهان فرو بست.

خانواده حمید محمد آق آتابای از استان گلستان در راستای نجات او ۱۱ بار به کشور عراق سفر نمودند تا بتوانند وی را ملاقات نمایند ولی سران دجال فرقه رجوی به آن ها اجازه ملاقات ندادند. خواهر بزرگ حمید محمد آق آتابای نیز در چند مرحله به اتفاق خانواده راهی پادگان اشرف شد

ولی با رفتارهای غیر انسانی سران فرقه رجوی رو به رو شد، همین عوامل باعث غم و اندوه فراوان خواهر شد که نهایتاً منجر به فوت وی گردید.



عکس قدیمی در اشرف



عکس جدید در آلبانی



خواهر حمید محمد آق آتابای



پدر حمید محمد آق آتابای



پیام مادر حمید محمد به فرزند اسیرش

"سلام پسر، حالت چگونه؟ حمید محمد جان پسرم با تو هستم، همه دوستانت او مدن ولی از تو خبری نشد، پسرم حمید محمد جان.

پسرم برگرد پیشم تا دامادیت رو ببینم. خیلی دلم برات تنگ شده. الان بیشتر از ۳۰ سال هست که ندیدمت پسر عزیزم، دلم برات خیلی تنگ شده. پس عزیزم بیا تو آغوشم تا صورتت را ببوسم. قلبم داره می سوزه. پسرم تمام دوستانت اکنون زن و بچه

دارند، تو هم بیا به سوی من تا عروسی برای تو بگیرم. بیا پسرم که دلتنگتم. پسر عزیزم تا تو برگردی من که مانند کوهی بودم از درد و ناراحتی ذوب شدم ولی همچنان منتظرت هستم پسر. پسر عزیزم حمید محمد جان آق آتابای من منتظرت هستم پسر برگرد."



مریم رجوی بگذارید مادرم نوه نوزادش را ببیند.



من حمید قنبری آرا فرزند عبدالعلی قنبری آرا و پری محمدی هستم که در حال حاضر در آلمان زندگی می‌کنم. والدینم مرا در حالی که نوجوان کم سن و سالی بودم به عراق و پادگان اشرف بردند و به سازمان مجاهدین پیوستند. پدرم عبدالعلی قنبری آرا (ناظمی) چند سال قبل در آلبانی به علت سرطان درگذشت و مادرم (پری محمدی) همچنان در اشرف ۳ تیرانا زندگی می‌کند. خودم ۱۶ سال در عراق با مجاهدین بودم ولی ۴ سال قبل از مجاهدین جدا شدم و از آلبانی بیرون آمده و در آلمان ازدواج کردم. در این مدت تحصیلاتم را کامل کردم و در شرکتی معتبر مشغول به کار شدم. من به تازگی صاحب یک نوزاد شده‌ام و قصد داشتم تا تصویر فرزندم را به مادرم در آلبانی نشان بدهم و با او صحبت کنم اما مسئول تشکیلات در اینجا یعنی آقای علی ملک حتی اجازه یک مکالمه تصویری را به بنده نداده و مادرم را از حق دیدن نوه اش محروم کرده است.

متأسفانه پیگیری‌های من از کانال‌های مختلف به هیچ نتیجه‌ای نرسیده و حتی به من توهین نیز کرده‌اند حالا از شما کمک می‌خواهم تا درخواستم را به گوش همه برسانید تا دیگران بفهمند این مدعیان آزادی خلق و فدائیان ملت چه افراد رذل و پست فطرتی هستند.

بعضی دیگر از جدانشدگان سازمان هم مثل شریف شاسوندی یا علیرضا میرباقری که مادرش در فرانسه کادر است به این قبیل مشکلات دچار هستند.

به من در رساندن حرفم به گوش همگان کمک نمایید.

خروج ممنوع، سمیه محمدی



مطالبات
خانواده

مصطفی و محبوبه محمدی (کانادایی - ایرانی)

طی ۲۱ سال گذشته سعی کردند تا دخترشان سمیه را از مجاهدین خلق بیرون بیاورند.

مجاهدین خلق نامه هایی را منتشر کرده اند، که ظاهراً توسط سمیه نوشته شده است، و پدرش را محکوم کرده اند که مأمور اطلاعات ایران است. اخیراً سمیه که ظاهراً کاملاً مضطرب داشت در یک مصاحبه ویدئویی در داخل مقر مجاهدین خلق گفت که او می خواهد به عنوان یک عضو در گروه باقی بماند.

محمدی ها با انتشار نامه ای سرگشاده به دخترشان و سیاستمداران آلبانی واکنش نشان دادند، و خواهان یک دیدار هدایت نشده با دخترشان گردیدند.

ربابه برای سمیه نوشت: "من مادرت محبوبه ربابه حمزه هستم و می خواهم ترا ملاقات کنم. من همان زنی هستم که با سینه خود به تو شیر داد، من ترا در آغوشم بزرگ کردم. تو از گوشت و خون من هستی . . . من ترا از جان خودم بیشتر دوست دارم . . . من دارم پیر می شوم، خسته شده ام، ولی زندگی بدون دیدن تو ارزش ادامه دادن ندارد."



مصطفی محمدی: "هر پدری این را می داند که چیز عجیبی نیست که خواستار برگشت دخترم به خانه باشم و فرصتی دوباره برای انتخاب راه به او بدهم چرا که سمیه محمدی زمانی در اردوگاه اشرف اسیر شد که هنوز به سن قانونی نرسیده بود."



مطالبات
خانواده



سمیه محمدی و پدرش



خفکان فرقه ای



مصاحبه

مهندس ابراهیم خدابنده: مسعود رجوی تبحر خاصی در سرکوب هرگونه انتقاد و سؤال داشت. درون سازمان فضایی بود که من فکر نمی کنم دیکتاتوری بالاتر از سازمان در دنیا تجربه شده باشد یعنی کسی جرأت حرف زدن و نفس کشیدن نداشت و فضای ذهنی خشنی ساخته بودند. در رابطه ی انسان با خدا، بعضی وقت ها آدم به خدا هم غر می زند ولی همانقدر هم حق نداری به رهبر فرقه غر بزنی، انتقاد و سؤال کردن ممنوع است. در فرقه ها رهبر جای خدا می نشیند.

یکی از موارد شاخص، مهدی افتخاری است که به فرمانده فتح الله معروف بود، کسی که فرار بنی صدر و رجوی را طراحی کرد و از فرماندهان سازمان بود. او در مورد این که چرا به عراق آمده ایم و پایگاه های مردمی را از دست داده ایم، و به جای مردم ایران، تکیه ما روی کشورهای خارجی افتاده است؛ سؤالاتی داشت؟ بلایی به سر او آوردند که روانی شد و اسمش را پاک باخته گذاشتند. کار او باغبانی شده بود و آنقدر تحت فشار روانی بود که با مورچه های داخل باغچه حرف می زد.

طی جلساتی این گونه افراد را می آوردند که انتقاد کنند سپس جمعیتی به طرف این ها شعار می دادند: خائن! خائن! در این شرایط فرد منتقد قاطی می کرد و تحت فشار روانی قرار می گرفت. نکته ی مهم آن است که سران فرقه منتقدین را نمی کشتند، چون تکثیر می شدند. می آوردند و نشان می دادند که منتقدین شان افراد روانی هستند و نرمال نیستند و این برای سازمان بهتر بود تا این که طرف را بکشند تا مقدس شود و تکثیر گردد.

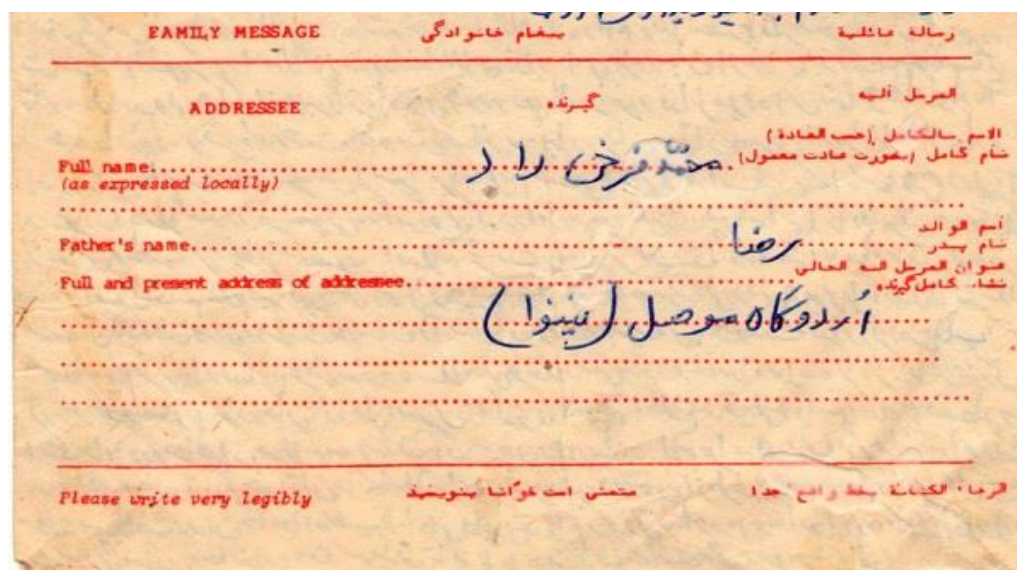
پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی



دست بردن منافقین در نامه های اسراء

تنها راه ارتباطی اسرای ایرانی در بند رژیم صدام در اردوگاه های بعثی با بیرون، نامه نگاری هایی بود که اسرا با خانواده های خود انجام می دادند و آنان را از حال کلی و زنده بودن خود با خبر می ساختند؛ البته که این نامه نگاری ها نیز با سختی های فراوان همراه بود و گاه تا مدت ها از سوی نیروهای بعثی اجازه این کار صادر نمی شد. در ادامه بخشی از خاطرات اسرا در خصوص نامه ها و نوشته های آنان در اسارت را می خوانید.

«فرزان آذرپناهی» از اسرای جنگ تحمیلی اظهار داشت: تمام امید اسرا ارتباط با ایران بود. رسیدن یک نامه ما را خیلی خوشحال می کرد اما در بین ما افرادی بودند که قریب به شش سال از خانواده خودشان هیچ نامه ای دریافت نکرده بودند و این خیلی برای آن ها عذاب آور بود. سازمان منافقین و استخبارات عراق در این امر خیلی نقش داشتند و این را نوعی تنبیه برای اسرای فعال و حزب اللهی تلقی می کردند.



من شخصاً به مضمون نامه هایی که از ایران برای ما می رسید اعتمادی نداشتیم. چون اغلب آن ها از طرف منافقین دست کاری یا عوض می شد. دستکاری نامه ها با هدف شکستن روحیه و ایراد ضربه روانی به اسرا انجام می شد. گاهی نامه هایی می رسید که حامل خبر مرگ پدر اسیری به طرز فجیعی بود و زمانی هم از مرگ وحشتناک مادر یا خواهر اسیری به طرز فجیع دیگری خبر می داد.



ولی بدتر از همه نامه هایی بود که خبر طلاق همسر اسرا را در برداشت. یک بار نامه ای رسید مبنی بر این که همسر یکی از اسرا در اثر نیش زنبور جان باخته است. برای من این مسأله غیر قابل هضم بود. ما با این بدن های لاغر و نحیف از مهلکه های سخت جان به در می بردیم، از ضربات کابل، باتون و میلگرد که هر کدام قادر بود فیل را به زانو درآورد، جان به در می بردیم و خم به ابرو نمی آوردیم اما این نامه ها ما را سخت تکان می داد.

سال بعد برای آن برادر اسیر نامه دیگری به این مضمون رسید که خبر می داد «همسرش زنده است و مشغول فعالیت عادی خود است. این یعنی نامه قبلی تماماً جعلی بوده است.»

یک بار در یک نامه دیگری همسر یکی از اسرا نوشته بود: «از این بلا تکلیفی خسته و طاقتش تمام شده است و نمی تواند تحمل کند، می خواهد طلاق بگیرد!» تأثیر این نامه به قدری شدید بود که برادر اسیرمان را تا مرز جنون و دیوانگی کشاند. او دچار بحران روحی بسیار شدیدی شد که تا مدت ها با آن درگیر بود. در همین حال پاسخ نامه را نوشت و فرستاد: «برو به جهنم! هر کجا می خواهی برو من هم نمی خواهمت!»

تقریباً یک سال با کابوس و بحران بر این برادر اسیر گذشت تا این که نامه دوم رسید، نامه تمام علامت تعجب و سؤال بود: «چه می گویی؟ یعنی چه برو به جهنم؟ کجا بروم؟ مگر من روز اول با رفتن تو مخالف بودم؟ و...» معلوم شد که نامه قبلی جعلی بوده است!

نامه هایی را که ما در اوایل اسارت می فرستادیم پر از روایت و حدیث و درود بر خمینی و درود بر جمهوری اسلامی بود. در آن اوایل عراق از لحاظ سانسور نامه ها خیلی ضعیف بود ولی وقتی سازمان مجاهدین در عراق، مستقر شد و با عراقی ها همکاری خود را شروع کرد، وضع نامه ها دچار اشکال شد تا جایی که مثلاً من که در هر ماه ۱۵ نامه با عکس های مختلف از ایران به دستم می رسید، هر دو یا سه ماه، فقط یک نامه آن هم بدون عکس، دریافت می کردم.

بنیاد هایلیان

خیانت پیشگی منافقین در دوران دفاع مقدس



دکتر سید محسن موسوی زاده - بنیاد هابیلیان

اقدامات عراق را محکوم می کرد، اما در همان ماه های آغازین دفاع مقدس به مرور اسنادی افشا شد که نشان می داد، سازمان نه تنها دید میهن پرستانه به کشور ندارد، بلکه با فراهم کردن زمینه های خروج اطلاعات محرمانه کشور درصدد ضربه زدن به رزمندگان در جبهه ها است. به عنوان مثال در پاییز ۱۳۵۹ ارتش با دستگیری اعضای سازمان در جنوب کشور از آن ها اسناد محرمانه اطلاعات مناطق جنگی کشور همراه با عکس های گرفته شده از این مناطق را کشف کرد. در همین زمان سپاه پاسداران از خانه های تیمی سازمان در آبادان مقادیر زیادی اسلحه کشف و ضبط می کند. رویکرد سازمان از مهر ۱۳۵۹ تا خرداد ۱۳۶۰ درباره جنگ بسیار متضاد و منافقانه بوده است. سازمان در حالی که هر از چند گاهی با صدور اطلاعیه هایی سعی

هرچند سازمان تروریستی منافقین این روزها تلاش می کند تا با استفاده از مفاهیم ملی خود را طرفدار اعتلای ایران نشان دهد، اما کارنامه این گروه مملو از خیانت های مختلف به کشور است. مروری بر کارنامه این سازمان نشان می دهد که مهم ترین استراتژی خود را همواره تداوم فعالیت هایش ولو به قیمت خیانت به کشور گذاشته است. همین مسأله سبب شده تا سازمان در طول فعالیت خود همواره به آلت دست کشورهای متخاصم با ایران تبدیل شود. یکی از دولت های متخاصمی که سازمان در طول دوران حیات خود به خدمت آن درآمد و تمام امکانش در اختیار آن ها قرارداد، رژیم بعث عراق بود. هر چند در تابستان ۱۳۵۹ زمانی که صدام حسین تحرکات خود را در مرزهای ایران شروع کرد، سازمان با انتشار بیانیه هایی این



می کرد، بر ضرورت مقابله با عراق سخن بگوید در عمل به اعضای خود اعلام می کرد که جنگ ایران و عراق نه دفاع مقدس بلکه نبردی مرتجعانه است و نباید خودشان را وارد این مسائل کنند. سازمان در آن زمان به همین مسأله اکتفا نکرد و بعد از مدتی به اعضای خود اعلام کرد که مقصر جنگ ایران است. سازمان منافقین بعد از خرداد ۱۳۶۰ و شروع نبرد مسلحانه با جمهوری اسلامی، رویکرد خائنانه خود در قبال ایران را علنی تر کرد.



سازمان در این زمان با استقرار در کردستان عراق همکاری خود را با گروهک های جدایی طلب افزایش می دهد و از این مناطق برای انجام عملیات تروریستی در مناطق مرزی استفاده می کند. البته در همین زمان روابط سازمان با رژیم بعث که پیش از این شکل گرفته بود، افزایش می یابد. در این زمان سازمان بخشی از اقدامات تروریستی خود را با دستور عراق انجام داده و اطلاعات مناطق مرزی را نیز برای استخبارات عراق جمع آوری می کند. سازمان در اوایل دهه ۶۰ با وجود ارتباطات تنگاتنگی که با عراق داشت به لحاظ حفظ ظاهر سعی می کرد این مسأله را مخفی نگه دارد. با

این حال سازمان از اواسط دهه ۶۰ و به دنبال جلساتی که با عراقی ها برگزار کرد، با انعقاد قراردادی با رژیم بعث و در اختیار قرار گرفتن پایگاه هایی در عراق روابط خود را با صدام علنی کرد. در این زمان گروهک منافقین علاوه بر جاسوسی از جبهه ها، اطلاعات مناطق مهم و حساس را نیز به منظور بمباران در اختیار عراقی ها قرار می داد. کمک به بازجویی از اسرای ایرانی، تخلیه تلفنی اطلاعات مستولان و تداوم ترورهای داخلی به منظور تضعیف پشت جبهه ها، از دیگر خوش خدمتی های سازمان به صدام در این دوران بود. سازمان در این زمان به همین حد خیانت بسنده نکرد و در سال ۱۳۶۶ با ایجاد ارتش به اصلاح آزادی بخش و اخذ امکانات بیشتر نظامی از عراق سعی کرد تا مبارزه با جمهوری اسلامی را از شکل عملیات تروریستی به جنگ کلاسیک تغییر دهد.

سازمان منافقین در ادامه تحرکات ضد میهنی خود در اواخر ۱۳۶۶ یک سلسله عملیات نظامی را در خطوط مرزی ایران با عنوان های عملیات آفتاب و چلچراغ انجام می دهد. انجام این عملیات که با پشتیبانی نظامی عراق همراه بود، سبب شد تا سازمان بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸، در مردادماه ۱۳۶۷ با بسیج نیروهایش در عملیاتی که آن را فروغ جاویدان نامیده بود به بهانه رسیدن ۳ روزه به تهران، تهاجم به کشور را آغاز کند. هرچند این عملیات با شکست سنگین منافقین تمام شد، اما در اختیار قرار دادن امکانات مختلف به آن ها توسط صدام نشان داد که رژیم بعث در آن زمان درصدد بود با بهره



گیری از منافقین، امتیازات مختلفی از ایران در زمان مذاکرات آتی اخذ کند. مسأله ای که به دلیل شکست سنگین منافقین ناکام ماند.

در نهایت عملکرد سازمان منافقین در زمان دفاع مقدس نشان می دهد که این سازمان در سال های اولیه جنگ با وجود همکاری با صدام سعی می کرد تا این مسأله علنی نشود، اما در اواخر جنگ سازمان از علنی کردن خیانت خود ابایی نداشت و در عمل با در اختیار قرار گرفتن پایگاه هایی در عراق خود را به مزدور رژیم بعث مبدل

کرد. بررسی خیانت پیشگی سازمان در دوران دفاع مقدس به خوبی تبیین کننده خیانت های امروز سازمان به ایران اسلامی است. سازمانی که در دهه ۶۰ امکانات خود را برای شکست ایران در جنگ بسیج کرده و در اختیار دشمنان قرار داده بود، امروز با وجود این که در عمل بسیار تحلیل رفته و قدرتی ندارد بازهم سعی می کند تا همین قدرت ناچیز خود را در اختیار اسرائیل و دولت های مرتجع منطقه خلیج فارس قرار دهد تا از این طریق چند صباحی دیگر به حیات نامشروع خود ادامه دهد.

خیانت به ایران

سازمان منافقین از اواخر سال ۱۳۶۴ تا اوایل سال ۱۳۶۶ ۱۰۴ مورد اقدام نظامی علیه خاک ایران عملیاتی کرده است

• در عملیات آفتاب ۳ هزار و ۵۰۰ تن از سربازان لشکر ۷۷ خراسان به دست منافقین شهید و مجروح شدند و ۵۰۸ تن از آنان اسیر شدند.

• از اوایل خرداد ماه ۱۳۶۶ تا چهارماه پس از آن ۸۴ مورد اقدام نظامی علیه خاک ایران انجام داده است.

• در عملیات فروغ جاویدان ۳۰۴ نفر از مردم ایران به شهادت رسیدند.

• در عملیات جلعراغ بیش از ۱۵۰۰ نفر از ایرانی ها اسیر منافقین شدند.

@akalshahr

ده فرقه مذهبی و غیرمذهبی خوفناک و عجیب و غریب جهان

جهان پر است از فرقه های مذهبی و غیرمذهبی مبهم که باورها و مراسم عجیب و غریبشان بیشتر به آیین پرستش موجودات فضایی شبیه است و حتی در مواردی، قتل و کشتار در این مراسم نیز امری پذیرفته شده است.

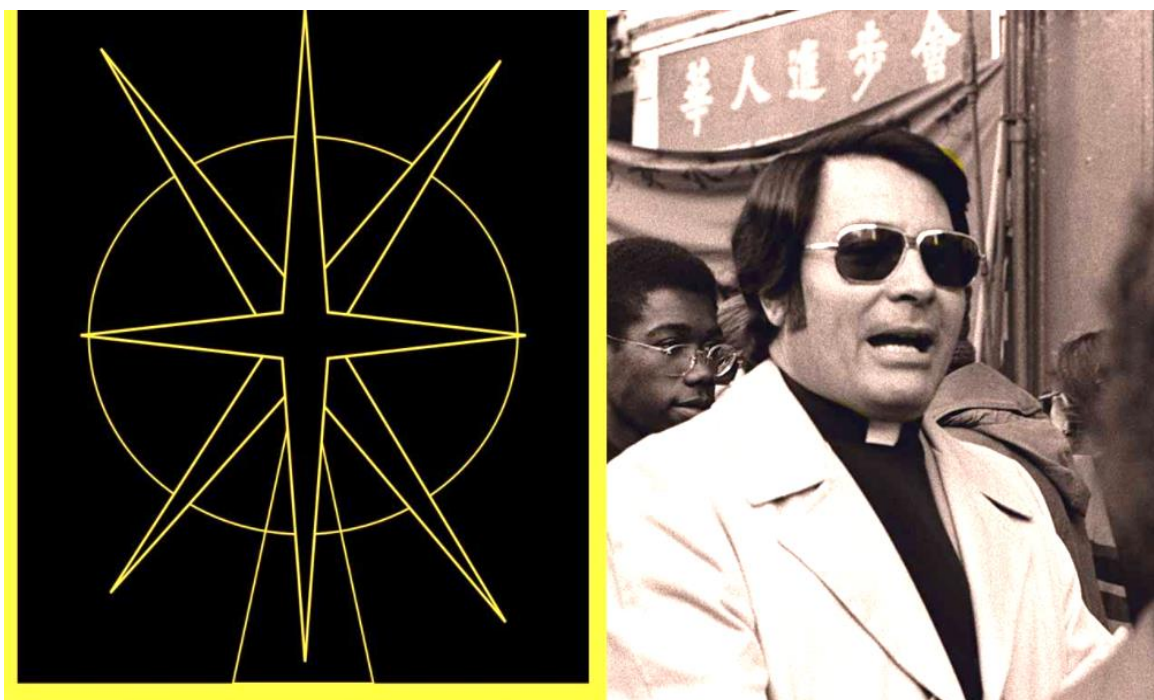
۱ - خانواده مانسون



ساختار فرقه ها

شاید مشهورترین فرقه مذهبی که در مورد آن شنیده اید «خانواده مانسون» باشد. این فرقه در واقع گروهی بود که در سال ۱۹۶۷ در سانفرانسیسکو توسط چارلز مانسون شکل گرفت و سال بعد به لس آنجلس منتقل شد؛ جایی که وی تلاش کرد همراه با اعضای گروه در دنیای موسیقی به شهرت برسد اما شکست خورد. مانسون که شیفته و مسحور آهنگ «Helter Skelter» از گروه بیتلز بود از این عبارت برای شروع جنگی نژادی که به گفته او در دنیای آخرالزمانی بسیار به کار خواهد آمد استفاده کرد.

در آگوست سال ۱۹۶۹، او گروهی از شاگردان و مریدان خود را به خانه ای در بندیکت کنیون فرستاد و از آن ها خواست هر کس که در خانه است را به قتل برسانند تا قتل این افراد را به گردن سیاهپوستان بیندازند. مانسون بر این باور بود که اگر جنگ نژادی آغاز شود، سیاهپوستان برنده خواهند شد. با این ایده، وی نقشه ای کشید. او و مریدانش در خانه ای سری در زیر دره مرگ پنهان می شدند و پس از پایان جنگ نژادی، به عنوان رهبران دنیای جدید خود را نشان خواهند داد.



ساختار
فرقه ها

در دهه ۱۹۵۰، جیم جونز که اهل ایندیانا بود یک کلیسا را راه اندازی کرد که به ادعای او هدف از تاسیس آن ترویج سوسیالیزم و عدالت بود. عقاید این کلیسای جدید بر اساس آموزه های دین مسیحی بود.

با گذشت سال ها بر تعداد پیروان این کلیسا افزوده شد تا این که در دهه ۱۹۷۰، جونز پیروانش را به کالیفرنیا منتقل کرده و یک جامعه جداگانه تأسیس کرد. جونز بر این باور بود که جنگ هسته ای قریب الوقوع است از این رو بار دیگر همراه با پیروانش به گویانا نقل مکان کرد. گروه او برای سالیان متمادی در آنجا زندگی کردند اما رفته رفته اعضای سابق این کلیسا شروع به انتقاد از آن کردند. با افزایش انتقادها از این کلیسا و آموزه های آن، بخش امنیتی این کلیسا شروع به تیراندازی به سمت معترضان کرد.

سپس جونز به پیروانش دستور داد که یک پودر حاوی ترکیبات سیانور را همراه با نوشیدنی سر بکشند که با این کار بیش از ۹۱۸ نفر از پیروان او دست به خودکشی زدند. این کشتار، بزرگ ترین کشتار جمعی غیرنظامیان در طول تاریخ ایالات متحده تا قبل از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بود.



ساختار
فرقه ها

فرقه «دروازه بهشت» توسط مارشال اپل وایت و بونی نتلز در دهه ۱۹۷۰ شکل گرفت و یک فرقه مذهبی بر اساس اصول ریاضتی بود که باورهای پیچیده ای در مورد موجودات و سفینه های فضایی داشته و بر این باور بودند که زمین بزودی نابود شده و از نو شکل خواهد گرفت. بعد از این که نتلز در سال ۱۹۸۵ درگذشت، اپل وایت تصمیم گرفت که گروه خود را به فراتر از آنچه که تا آن زمان رفته بودند ببرد.

در سال ۱۹۹۷، وی ادعا کرد که سیارک هیل - پوپ یک سفینه فضایی به همراه خود خواهد داشت. وی پیروان خود را متقاعد ساخت که این سفینه فضایی اعضای فرقه دروازه بهشت را با خود به دیگر سطوح هستی خواهد برد. اپل وایت همراه با ۳۸ نفر از پیروانش در حالی که در یک خانه اجاره ای در سن دیگو زندگی می کردند با ترکیب کردن داروی فنوباریتال و سس سیب دست به خودکشی زدند. تمامی افراد این فرقه مذهبی در زمان مرگ لباس های متحد الشکلی به تن داشتند، کفش های نایک و ۵۰۷۵ دلار در جیب هر کدام از آن ها. سایت رسمی دروازه بهشت هنوز برقرار بوده و توسط دو نفر از اعضای باقیمانده گروه مدیریت می شود.



ساختار
فرقه‌ها

جامعه آتریوس یک فرقه مذهبی بود که در اواسط دهه ۱۹۵۰ توسط یک راننده تاکسی بریتانیایی شکل گرفت. این فرقه آموزه‌های دینی نسبتاً جدیدی داشت و بر این باور بود که تعدادی «اربابان فضایی» از جمله ونوس و مشتری بر سرنوشت بشریت حکمرانی می‌کنند.

علاوه بر این آن‌ها به شدت به دعا کردن باور داشته و سعی می‌کردند با «شارژ روحی» زمین راه را برای «ارباب آینده» باز کنند که یک شخصیت مسیحایی بوده و قرار بود با یک سفینه پرنده که به یک اسلحه جادویی مجهز بود و قدرت آن از تمامی ارتش‌ها و تجهیزات نظامی مدرن بیشتر بود به زمین می‌آمد. این گروه بر این باور بودند که این شخصیت در کالبد رهبر گروه تبلور خواهد یافت.





نقد فیلم

رد خون ادامه ی داستان "ماجرای نیمروز"

برای دیدن این فیلم لازم نیست حتماً فیلم "ماجرای نیمروز" را هم دیده باشید اما طبعاً اگر قصه ی آن را هم بدانید با کاراکترها آشنا تر و همراه تر می شوید.

مأموران اطلاعات و امنیت بعد از کشتن موسی خیابانی در قصه "ماجرای نیمروز"، همچنان به دنبال سران مجاهدین خلق هستند. مجاهدین خلق در میانه ی جنگ ایران و عراق به دشمن پیوسته اند و در پادگان اشرف در نزدیکی بغداد حضور دارند. گروه ضربت شامل کمال و صادق و دیگران حالا با یک چالش جدید رو به رو هستند. ایران قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت ملل متحد را پذیرفته اما نیروهای ارتش آزادی بخش ملی از مرزهای غربی به ایران حمله کرده اند. این وسط کمال و افشین گرفتار یک ماجرای خانوادگی هم می شوند.

فیلم سینمایی "رد خون"، به کارگردانی محمد حسین مهدویان و تهیه کنندگی سید محمود رضوی، که هم اکنون بر پرده سینماهای کشور در حال اکران می باشد ادامه فیلم سینمایی "ماجرای نیمروز" است.

روایت کلی این فیلم پیرامون اتفاقات بعد از پایان جنگ ایران و عراق در سال ۱۳۶۷ و عملیات فروغ جاویدان (مرصاد) مجاهدین خلق می باشد.

نیروهای امنیتی ایران متوجه حضور نفوذی های سازمان مجاهدین خلق در جبهه می شوند. لذا با اعزام دو مأمور امنیتی به بغداد می خواهند قبل از شروع عملیات فروغ جاویدان، عباس زریباف فرمانده این عملیات را ترور کنند، اما داستان طور دیگری رقم می خورد.



فیلم سینمایی «رد خون» را به عنوان درام تاریخی در نظر نگیرید. همان اشتباهی که خیلی ها در مورد فیلم سینمایی «ماجرای نیمروز» داشتند. قصه های سیاسی هر چند بازگویی روایت های تاریخی هستند اما از یک نقطه نظر سیاسی به آن نگاه می اندازند.

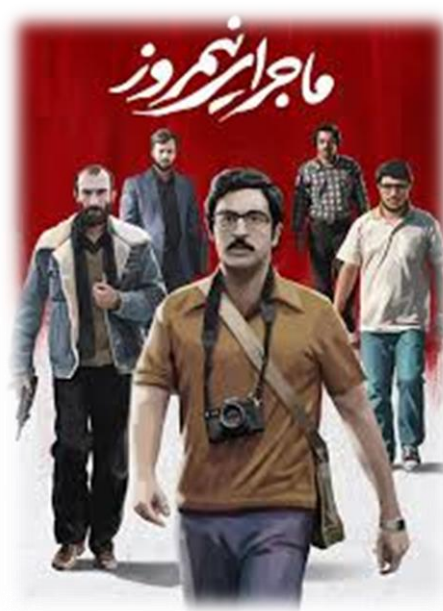
داستان «رد خون» مربوط به هفت سال بعد از قضیه «ماجرای نیمروز» است. قصه در اواخر جنگ تحمیلی، با نمایی از سوله ای آغاز می شود که در آن تابوت شهدا کنار هم قرار گرفته و گروه آدم خوب های قصه، همان قهرمانان «ماجرای نیمروز» با خشونت در یک تابوت را باز می کنند تا یکی از اعضای مجاهدین خلق را شناسایی نمایند. همه فیلم به همین خشونت و صراحت است. کشف مرزهای باریک بین شهید و خودی بودن تا نفوذی و منافق و خائن بودن به جسارت و خشونت نیاز دارد و گاهی این مرز خیلی باریک است. خشونت فیلم فقط از انفجار

و خون بیرون نمی آید. از خشم درون کاراکترها هم سرچشمه می گیرد. این خشم در تمام طول فیلم در وجود گروه خوب و گروه بد فیلم جاری است. شبیه خشم همان سال ها که برادر باید بین آرمان و خواهرش یکی را انتخاب می کرد.

برعکس قسمت قبلی، مهدویان این جسارت را می کند و وارد اردوگاه آدم بدهای قصه هم می شود. پادگان اشرف با همان شمایی که در همه این سال ها از مجاهدین خلق دیدیم. جزمی نگری و تندروی هایی که میان خود اعضای سازمان بر سر آن اختلاف نظر وجود دارد. بازی درخشان بهنوش طباطبایی و چند زن بازیگر که کاراکتر فرعی دارند، فضای رعب آور پادگان اشرف را تمیز و درست از کار در می آورد.

«رد خون» فیلم هولناکی است چون نشان می دهد که وقتی محصولات یک فرقه تروریستی در مقابل مردم بایستند چه فاجعه ای رقم می خورد.

گردآورنده: عاطفه نادعلیان



شهید فاطمه طالقانی



ترور
و
خسونت

در تیر ۱۳۵۷ در اصفهان متولد شد. پدر و مادرش دانشجوی بودند و پدرش به علت فعالیت های انقلابی توسط ساواک دستگیر شد و پنج ماه بعد از تولد فاطمه آزاد گردید.

شهید فاطمه طالقانی زمانی که همراه والدینش ساکن شهر ماهشهر در استان خوزستان شده بود در یک واقعه آتش سوزی توسط گروهک تروریستی منافقین در روز سه شنبه مورخ ۹ تیر ۱۳۶۰ در سن سه سالگی به شهادت رسید. پدر و مادر فاطمه بنابر نیاز آموزش و پرورش ماهشهر به این شهر رفته بودند. منافقین که تحمل حضور خانواده ی او در راهپیمایی محکومیت حادثه ی ۷ تیر را نداشتند، دست به این اقدام وحشیانه زدند. منافقین به قصد ترور پدر و مادر فاطمه محل سکونت آن ها را به آتش کشیدند.

بعد از این که آتش خاموش شد و پیکر سوخته ی فاطمه را از کانتینر خارج کردند آن قدر پیکر فاطمه داغ بود که هر چه پارچه سفید رویش می انداختند می سوخت و سیاه می شد.

پزشک قانونی چنین گزارش کرد: «جسدی زغال شده به اندازه ی تقریبی ۸۰ سانتی متر مشخص شد و با یک ملحفه سفید پوشانده شده است. استخوان های جمجمه سوخته شده، فقط بخشی از ساق پا و نیم تنه بالا مشخص است و در قسمت های دیگر بدن به علت شدت سوختگی قابل تشخیص نیست.»



مریم رجوی در نقش احمد چلبی



توزیع اطلاعات ساختگی علیه دولت صدام حسین پول دریافت می کردند. بعدها افشا شد که گروه وی، یعنی کنگره ملی عراق، بیش از ۱۰۰ میلیون دلار از سازمان سیا و سایر آژانس های اطلاعاتی در فاصله تأسیس آن در سال ۱۹۹۲ تا شروع جنگ دریافت کرده است. او یک دایره دوستی با جمهوری خواهان جنگ طلب - دیک چنی، داگلاس فیت، ویلیام لوتی، ریچارد پرل، و پل ولفویتس - که نقش مرکزی در آمریکا برای شروع جنگ داشتند برقرار نمود.

چلبی توسط جنگ طلبان آمریکا برای تولید این ادعا که صدام حسین سلاح های کشتار جمعی در اختیار دارد و از همکاری با بازرسان ملل متحد سر باز می زند مورد استفاده قرار گرفت که بهانه اقدام به تهاجم نظامی علیه کشور بود. ولی بعداً روشن شد که اقدام به جنگ بر اساس اطلاعات غلط صورت گرفته است، و گزارشی از

ابراهیم خدابنده - ۲۹ مهر ۱۳۹۸

احمد چلبی، سیاستمدار عراقی که در سال ۲۰۱۵ فوت نمود، عموماً به این شناخته می شود که آمریکا را به سمت جنگ با عراق کشاند. او در تبعید کمک نمود تا بهانه های ساختگی لازم برای ایالات متحده برای ورود به اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ فراهم گردد، و البته نهایتاً هیچ سهمی از قدرت بعد از سقوط صدام حسین به وی داده نشد.

چلبی شاید نزدیک ترین عراقی به رئیس جمهور جرج دبلیو بوش بود که نهایت همکاری جهت تصمیم برای اقدام به جنگ را به عمل آورد. او روابط نزدیکی با خبرنگاران در واشنگتن و لندن، قانونگذاران آمریکایی، مشاوران نو محافظه کار که کمک نمودند سیاست خارجی بوش شکل بگیرد، و شبکه گسترده ای از تبعیدیان عراقی برقرار نمود که بسیاری از آنان برای تولید و



جانب کمیته اطلاعات سنا در سال ۲۰۰۶ نتیجه گیری نمود که "اطلاعات غلط" از منابع مرتبط با "کنگره ملی عراق" برای دفاع از سیاست تهاجم به عراق قبل از آغاز جنگ به صورت گسترده توزیع گردیده است.

آیا چلبی آمریکا را به جنگ کشاند یا بهتر است گفته شود مورد استفاده حامیان جنگ قرار گرفت تا بهانه ها و اطلاعات غلط را اعلام نماید. بعداً ثابت شد که چلبی در حقیقت بلندگوی جنگ طلبان کاخ سفید در هر کجا که قادر نبودند به صورت مستقیم چهره خود را نشان بدهند بود. آنان نیاز داشتند که یک به اصطلاح گروه اپوزیسیون این کار را انجام دهد و حداقل شروع قضیه با او باشد.

حالا مریم رجوی ایرانی، رهبر سازمان مجاهدین خلق (بعد از مسعود رجوی مفقود الاثر) همان نقش احمد چلبی عراقی را البته این بار در خصوص ایران ایفا کرده و می کند.

روز دوشنبه ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۹ در واشنگتن، این گروه که ارتباطات نزدیکی با جنگ طلبان کاخ سفید دارد، جزئیات بی اساسی را اعلام نمود و ادعا کرد که حمله پهبادی و موشکی به تأسیسات نفتی سعودی کار ایران بوده است. بدون ارائه هیچ مدرکی، مجاهدین خلق ادعا نمودند که تصمیم این حمله در جلسه شورای عالی امنیت ملی به ریاست رئیس جمهور روحانی و حضور وزیر خارجه ظریف گرفته شده است.

این موضوع یادآور نقش کوچکی است که در گذشته به مجاهدین خلق برای شروع بحران ساختگی هسته ای علیه ایران داده شد. در اوت ۲۰۰۲، علیرضا جعفرزاده، نماینده شورای ملی مقاومت (ارگان پوششی برای مجاهدین خلق) در آمریکا، در یک کنفرانس مطبوعاتی در واشنگتن حاضر شد و اطلاعات هسته ای علیه ایران را

اعلام نمود. بعداً ثابت شد که این اطلاعات از جانب اسرائیلی ها به مجاهدین خلق داده شده است. این در حالی بود که گروه مربوطه در آن زمان در لیست گروه های تروریستی وزارت خارجه آمریکا قرار داشت. آمریکایی ها فقط نیاز داشتند که یک گروه اپوزیسیون ایرانی بحران را شروع کند، این که کدام گروه باشد مهم نبود.

مجاهدین خلق یک گروه به شدت جنجالی است. این گروه مسئول کشتن چندین آمریکایی در ایران در دهه ۱۹۷۰ میلادی می باشد. در سال ۱۹۹۲ اعضای آن یک تهاجم خونین علیه دفتر نمایندگی ایران در ملل متحد در نیویورک را انجام دادند. در سال ۲۰۱۲ نام این گروه از فهرست سازمان های خارجی تروریست وزارت خارجه آمریکا خارج شد چرا که یک کارزار لابیگری بسیار گسترده با صرف هزینه های گزاف از جمله پرداخت مبالغی بالا به مقامات و رهبران بازنشسته دولت آمریکا صورت گرفت. حامیان این گروه در کاخ سفید می گویند که مجاهدین خلق نقش مهمی برای افشای اطلاعات حساس در خصوص برنامه هسته ای ایران ایفا نمودند.

اعضای مجاهدین خلق در عراق تماماً بعد از اشغال این کشور توسط آمریکا در سال ۲۰۰۳ خلع سلاح شدند. این گروه توسط صدام حسین قبل از اشغال عراق و توسط ارتش آمریکا بعد از اشغال این کشور به مدت حدود دو دهه حفاظت شد. بعد از خروج نیروهای آمریکایی در سال ۲۰۰۹، اعضای گروه در سال ۲۰۱۲ از اردوگاه اشرف به اردوگاه لیبرتی، یک پایگاه نظامی ارتش آمریکا، نقل مکان نمودند. در حال حاضر آنان تحت دولت ترامپ در یک پایگاه ایزوله و دور افتاده در آلبانی استقرار داده شده اند که در آن رهبران سازمان به بازسازی مناسبات درونی فرقه ای خود می پردازند و کارشان دقیقاً همان



است که توسط احمد چلبی انجام می شد تولید بهانه و داستان های ساختگی برای هموار کردن راه برای اقدام به تهاجم نظامی و جنگ.

گردهمایی های پرهزینه مجاهدین خلق در پاریس و در حال حاضر در آلبانی به منظور ایجاد پلاتفورمی برای اعلام سیاست های آمریکا، از جمله تغییر رژیم در ایران و اعمال شدیدترین تحریم ها، مورد استفاده قرار می گیرد. این گروه تنها گروه به اصطلاح اپوزیسیون است که به صورت کامل از سیاست فشار حداکثری آمریکا بر مردم و سیاست جنگ با ایران حمایت می کند.

سیاست دولت ترامپ در خصوص ایران متناقض است. حتی در حالی که جنگ طلبان در کاخ

سفید تلاش می کنند که آمریکا را به جنگی دیگر بکشانند، دیگرانی هم هستند که مانع می شوند. سازمان مجاهدین خلق به عنوان تولید کننده بهانه در خصوص درگیر بودن ایران در حمله موشکی به سعودی نقش خود را ایفا کرد. ولی این بار، برخلاف ادعاهای چلبی، نه سیاستمداران و نه رسانه ها هیچکدام توجهی به ادعاهای مریم رجوی نکردند. قطعاً به این دلیل که درس های تاریخی گرفته شده است.

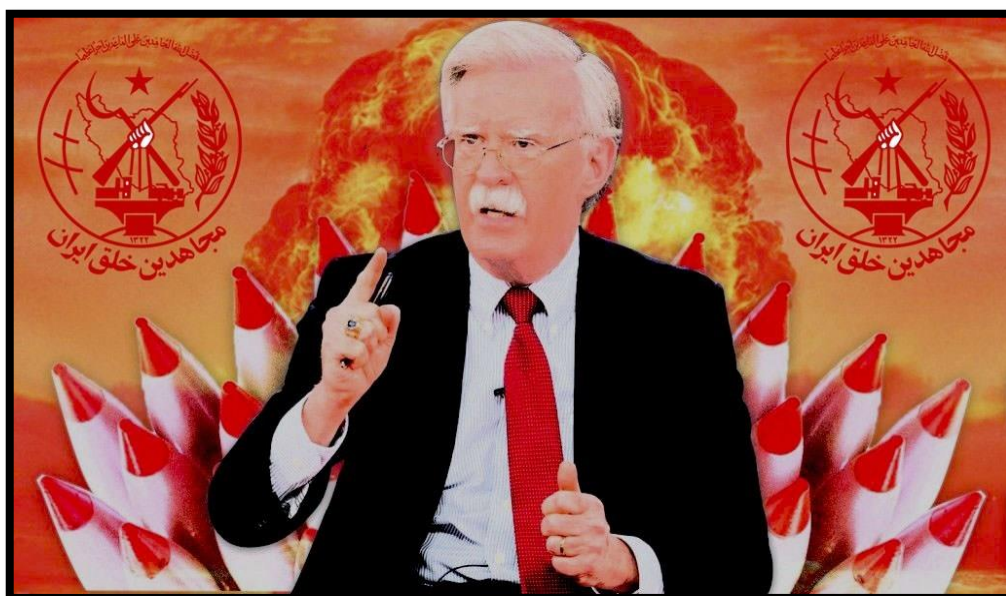
ابراهیم خدابنده





عناوین تعدادی از مقالات

پس از اخراج حامی مجاهدین خلق از کاخ سفید



فرقه رجوی
و امپریالیسم

- حامی مجاهدین جان بولتون اخراج شد.
- برادر مجاهد جان بولتون از کاخ سفید اخراج شد.
- مجاهدین پایگاه خود در کاخ سفید را از دست دادند.
- هم مجاهدین بور شدند هم مرد پنجاه هزار دلاریشان
- جان بولتون هم به جای فتح تهران، به زندان اشرف ۳ در آلبانی تبعید شد.
- پیام حذف جان بولتون، جنگ و تروریسم جواب ندارد.
- جان بولتون رفت و تهران را ندید.
- فرقه رجوی پدرخوانده اش را از دست داد.
- مجاهدین در لبه پرتگاه سقوط
- دوران طلایی! مجاهدین افول کرد.

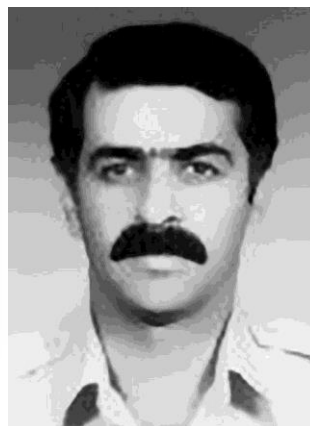


- کلاه گشادی که با اخراج بولتون، به سر رجوی رفت.
- آیا باز هم بولتون را به همایش ها دعوت می کنند؟
- خشم رهبری فرقه مجاهدین از اخراج «جان بولتون» از کاخ سفید
- چرایی سانسور خبری برکناری جان بولتون در رسانه های مجاهدین
- آنانی که دل در گرو جان بولتون و اجنبی داشتند.
- برکناری جان بولتون و افزایش ریزش نیرو در اشرف ۳
- آیا ایلیرمتا آمده تا جای خالی بولتون را پر کند؟!
- استراتژی مزدوری سازمان مجاهدین ترک برداشت!
- توثیقی که مریم رجوی را هراسان کرد.
- جان بولتون به خانه سالمندان مجاهدین پیوست.
- جان بولتون، استعفا یا اخراج
- از وقاحت مریم رجوی تا ضربه اخراج جان بولتون
- خبر اخراج جان بولتون
- تظاهرات فرقه رجوی در آمریکا یا تسکین درد اخراج بولتون





عباس زریباف که بود و چه کرد؟!



او در تابستان ۱۳۶۰ در جریان حمله به مقر مرکزی واحد اطلاعات سپاه پاسداران نقش مهمی ایفا کرد. در واقع شناسایی اطلاعاتی عملیات حمله به این مقر از طریق زریباف به سازمان نشت کرد و سازمان می خواست در این عملیات با شلیک آر پی جی به اتاق فرماندهی واحد اطلاعات سپاه، مهم ترین سازمان اطلاعاتی وقت را منفعّل کند. در حوادث سال ۱۳۶۰، اطلاعات سپاه برخی از روابط عباس زریباف را کشف کرد و وی را بازداشت نمود، اما آن ها پس از یک هفته به طرز مشکوکی موقتاً آزاد شدند... زریباف با استفاده از آزادی خود، در شهریور ۱۳۶۰ به زندگی مخفی روی آورد. یکی از همکاران نزدیک زریباف درباره ی او می گوید: "همین امروز که دارم درباره ی عباس حرف می زنم باورم نمی شود او چنین موجودی بود و چنین سرنوشتی پیدا کرد. اصلاً در ذهنم نمی گنجید عباس منافق باشد. او بسیار موجه و شدیداً علیه منافقین فعال بود، البته ما این گونه می پنداشتیم. عباس طی مدتی که با ما کار می کرد، توانسته بود عناصر دیگری را هم نفوذ دهد که بعد از فرار او، آن ها را دستگیر کردیم."

بر اساس برخی اطلاعات، عباس زریباف از مسئولین برجسته ی بخش «شنود زنده ی

یکی از مهم ترین نفوذی های سازمان، عباس زریباف بود. او در سال ۱۳۳۱ در اصفهان به دینا آمد. وی در سال ۱۳۵۳ از طریق علیرضا الفت با مجاهدین آشنا شد. او از دانشجویان رشته ی مکانیک دانشگاه صنعتی شریف بود که به عنوان یکی از دانشجویان پیرو خط امام در روز ۱۳ آبان ۱۳۵۸ وارد سفارت آمریکا شده و در آنجا ماندگار شد. در ادامه عباس زریباف به کمک یکی از دانشجویان پیرو خط امام که جانشین واحد اطلاعات سپاه پاسداران شده بود، به این نهاد راه یافت... زریباف در واحد اطلاعات سپاه به رده های بالایی رسید و در وقایع سال ۱۳۶۰ در آزاد کردن کادرهای بالای سازمان نقش آفرینی می کرد.

یکی از اعضای بخش التقاط واحد اطلاعات سپاه درباره ی اقدامات زریباف می گوید: "موقعی که بنی صدر مخفی شد، اطلاعات سپاه نقطه به نقطه محل اختفای او را درمی آورد. زریباف این اطلاعات نقطه به نقطه از موقعیت بنی صدر را به سازمان می داد. بنا بود بنی صدر دستگیر شود و اطلاعاتش در دست بود. یکی از کارهای زریباف این بود که نگذاشت بنی صدر در زمان مخفی شدنش دستگیر شود. در همین فاصله مشکوکیتی نسبت به زریباف ایجاد شده بود."



تلفنی» واحد اطلاعات سپاه پاسداران بود که وظیفه ی اصلی آن، شناسایی خانه های تیمی تروریست های منافق بود تا به واحد عملیات اعلام کند و آن ها به آنجا حمله کنند. یکی از همکاران زریباف در این واحد می گوید: "همه ی ما در حیرت و عصبانیت بودیم. درست چند دقیقه قبل از این که ما برسیم، منافقین خانه ی تیمی ای که شناسایی کرده بودیم، تخلیه کرده و گریخته بودند. مانده بودیم که آن ها از کجا به این سرعت از حرکت ما مطلع می شوند. اصلاً در مخ مان نمی رفت که یکی از همکاران خودمان به آن ها اطلاع می دهد. بعد از این که عباس فرار کرد، به خارج از کشور رفت و به منافقین پیوست، در بازجویی از دوستان او فهمیدیم که عباس وقتی متوجه می شده که ما خانه ی تیمی ای را شناسایی کرده ایم، سریع با آن ها تماس می گرفته و حرکت ما را اطلاع می داده که آن ها هم سریع خانه را خالی می کردند."

زریباف در سال ۱۳۶۰ با کمک مهدی افتخاری که آن زمان در پاکستان مستقر بود، از کشور خارج شد و به ستاد اطلاعات سازمان منافقین که زیر نظر مهدی افتخاری قرار داشت پیوست. زریباف در تشکیلات منافقین نیز از تجربیاتی که در بخش شنود تلفنی واحد اطلاعات سپاه آموخته بود استفاده کرد. یک گروه ۱۵ نفره شامل ۱۱ مرد و ۴ زن که به لهجه های محلی ایران کاملاً آشنا بودند زیر نظر مستقیم عباس زریباف دوره های خاص و شیوه های تخلیه ی اطلاعاتی و جاسوسی تلفنی را آموختند و کار خود را در همان پاریس و با حمایت مالی و امنیتی دولت فرانسه آغاز کردند. به عنوان نمونه

در یکی از تماس های موفق که توسط شخص عباس زریباف صورت گرفت، وی خود را از فرماندهان ارشد جنگ جا زد و با یکی از قرارگاه های عملیاتی در جنوب ایران تماس گرفت.

او که به روابط و نوع بیان نیروهای بسیجی و سپاهی آشنایی کامل داشت، توانست در ۴۵ دقیقه مکالمه، یکی از فرماندهان را کاملاً تخلیه اطلاعاتی کند و موقعیت یگان های نظامی ایران، زمان و چگونگی عملیات را کشف نماید و از طریق رجوی به صدام حسین گزارش ارسال کرد. با لو رفتن تماس جعلی، عملیاتی که ایران برای انجام آن در شلمچه تدارک زیادی دیده بود، منتفی شد. کار این گروه ۱۵ نفره، فقط به تماس با رده های بالای مملکتی و قرارگاه ها خلاصه نمی شد. آن ها طی تماس با پایگاه های بسیج و دفاتر اعزام نیرو، از آمار و اطلاعات نیروهای اعزامی یا تعداد شهدا در عملیات مطلع می شدند. در این تلفن ها اغلب زن ها تماس می گرفتند و با گریه و التماس، خود را مادر رزمنده ای که در جبهه است جا می زدند.



در اواخر تیرماه ۱۳۶۷، در پی فراخوان رهبر سازمان برای حضور همه اعضا و نیروها از ایران و اروپا برای حضور در عملیات متوهمانه و



دو دختر او، زهرا و سمیه، در سال ۱۳۷۰ به همراه شمار دیگری از فرزندان اعضا از اشرف به آلمان منتقل شدند.

برداشت از کتاب: عملیات مهندسی

نویسندگان: محمد حسن روزی طلب و محمد محبوبی

پاورقی صفحه های: ۱۸۸ الی ۱۹۰

ناشر: مؤسسه فرهنگی هنری مرکز اسناد انقلاب اسلامی

مذبوحانه «فروغ جاودان»؛ عباس زرییاف به همراه همسر و دو دخترش از پاریس به پادگان اشرف آمد. سرانجام در روز چهارم این عملیات، زرییاف و همسرش در پاتک جانانه نیروهای ایرانی (عملیات مرصاد) به هلاکت رسیدند و سزای خیانت های خود به ملت ایران را دیدند.

عباس زرییاف در مرداد ماه سال ۱۳۶۷ به همراه بقیه عوامل شناخته شده به خط اول درگیری در عملیات فروغ جاویدان (در کشور عملیات مقابله با فروغ جاویدان به نام عملیات مرصاد مشهور است.) فرستاده شد و در روز چهارم این عملیات به هلاکت رسید.

اهداف تخلیه تلفنی :

۱. کسب اخبار و اطلاعات جهت ایجاد اختلال در امنیت ملی کشور .
۲. جمع آوری پیرامون موضوعات حساس و حیاتی که موجبات وارد آوردن لطمات جبران ناپذیر به کشور می شود .
۳. شناسایی نقاط ضعف کشور و انجام اقدامات تخریبی و تروریستی .



مرضیه

خمودی و خمودی در آوای تاریکی

خدیجه اشرف السادات مرتضایی، با نام مستعار مرضیه (زاده ۱ فروردین ۱۳۰۳ خورشیدی، درگذشته ۲۱ مهر ۱۳۸۹ خورشیدی) خواننده ایرانی است. وی اصالتاً لالانی است. لالان یا لالون از روستاهای دهستان رودبار قصران بخش رودبار قصران شهرستان شمیران استان تهران ایران است. وی در سال ۱۳۷۳ از ایران خارج شد و پس از پناهندگی به فرانسه، به شورای ملی مقاومت ایران، سخنگوی سازمان مجاهدین خلق پیوست. وی در سال ۱۳۸۹، در ۸۶ سالگی، در اثر سرطان در پاریس درگذشت...

مرضیه در زندگی خود دو بار ازدواج کرد که حاصل این دو ازدواج دختری به نام هنگامه امینی (ازدواج نخست) و پسری به نام محمود ملک احمدی بود، جانان خرم تنها نوه ی مرضیه و دختر هنگامه امینی می باشد.

فرقه رجوی اولین کنسرت مرضیه را در سال ۱۹۹۵ در سالن رویال البرت های لندن برگزار نمود در فاصله کوتاه بین اجراها فرزند مرضیه که در قسمت جلوی سن نشسته بود از جای خود برخاست و با صدای بلند مادرش را خطاب قرارداده و گفت: **"مادر بخوان ولی برای مردم ایران بخوان"** چماقداران فرقه رجوی بلافاصله به طرف فرزند مرضیه یورش برده و پس از ضرب و شتم او را کشان کشان از سالن کنسرت بیرون نمودند، نگاه متعجبانه و حیرت زده مرضیه به فرزندش و شنیدن هشدار او اولین و آخرین فرصت دیدار مرضیه با پسرش بود، مرضیه تا آخرین روزهای سخت زندگی و زندانش در فرقه رجوی از دیدن پسر خود محروم گردید.



فریب و مغزشویی



فرقه رجوی که مرضیه را به عنوان یک طعمه ساده و لذیذ و قابل سوءاستفاده نشانه گذاری کرده بود، بلافاصله او را به عراق و قلعه مخوف اشرف منتقل و لباس نظامی بر تن او نمود، مرضیه در اردوگاه مخوف اشرف به روی تانک رفت و برای اعضای فرقه رجوی کنسرت برگزار نمود، از سال ۱۳۷۳ تا ۱۳۸۰ مرضیه چندین کنسرت به نفع فرقه رجوی در شهرهای مختلف جهان برگزار نمود، در سال ۱۳۸۰ فرقه رجوی مجدداً مرضیه را به عراق و اردوگاه اشرف منتقل نمود، در سال ۱۳۸۲ پس از حمله امریکا به عراق مریم رجوی با شتاب از عراق فرار و به اردن منتقل گردید و مرضیه را در عراق تنها گذاشت، مرضیه تقاضای خروج از عراق را بارها تکرار کرد و سرانجام پس از دو ماه به کشور اردن منتقل شد، مرضیه نزدیک به دو ماه در کشور اردن سرگردان بود تا سرانجام فرقه رجوی او را به کشور فرانسه منتقل کرد.

مرضیه پس از بازگشت از عراق بلافاصله تقاضای کتبی مبنی بر جدایی از فرقه رجوی را به سران این گروه ارائه کرد، فرقه رجوی به شرط سکوت و عدم درخواست دیدار با دوستان و آشنایان و تحت الحفظ، با این درخواست موافقت نمود، مرضیه هم با قبول اجباری شرایط فرقه رجوی از آن ها قول گرفت که کلیه عکس ها و مدارک عضویت و پیوستن به فرقه را از سایت ها و رسانه های آن حذف نمایند و فرقه رجوی با این درخواست موافقت و نسبت به پاکسازی مدارک و مستندات عضویت و عکس های مرضیه از رسانه های خود اقدام کرد. اما این مسأله بیرونی نشد



و گفتند مرضیه مریض است!



گرچه مرضیه پس از بازگشت از عراق و جدایی از فرقه رجوی در آپارتمانی کوچک در پاریس زندانی بود ولیکن پس از اجرای آخرین کنسرت در سال ۲۰۰۴ که اجازه ی سوءاستفاده به فرقه رجوی را نداد و بدین صورت جدایی خود را علنی نمود، شدیداً مورد خشم و کینه فرقه رجوی قرار گرفت، فرقه رجوی طی سال های ۱۳۸۲ به بعد، مرضیه را زندانی و دو تن از مراقبان عضو فرقه را مأمور حفاظت و مراقبت از مرضیه نمود، مرضیه طی این شش سال تنها دو بار توانست به صورت کوتاه مدت با دختر خود هنگامه امینی که به سرطان مبتلا بود ملاقات کند، در ابتدای سال ۱۳۸۹ هنگامه امینی تنها دختر مرضیه درگذشت. در اثر این ضربه روحی، بیماری سرطان مرضیه تشدید گردید و شش ماه بعد در مهرماه ۱۳۸۹ مرضیه در تنهایی به عنوان زندانی فرقه رجوی در بیمارستانی در پاریس درگذشت ...

فریب

و

مغزشویی



مرضیه خواننده قدیمی در جمع منافقین

نهایت تلاشم را برای نجات برادرم انجام دادم.



خلاصه مصاحبه های قبلی با آقای محمد اکبرزاده برادر آقای عیسی اکبرزاده (اسیر در فرقه تروریستی رجوی)

"برادرم، عیسی اکبرزاده متولد ۱۳۵۶، حدود ۱۷ سال است که اسیر گروهک تروریستی منافقین شده است. برادرم عیسی واقعاً مهربان و دلسوز بود. او در کار هنرپیشگی و تئاتر فعالیت داشت. عیسی بسیار شاد و پر از انگیزه و امید بود. چون نتوانستیم کاری برایش پیدا کنیم به ناچار به کشور ترکیه مهاجرت کرد و مشغول به کاری شد و هر چند ماهی برای دیدار خانواده به ایران می آمد و مدتی می ماند و مجدداً برمی گشت. در سفر آخر خود به کشور ترکیه بعد از ۵-۶ ماه که با خانواده در ارتباط بود به طور ناگهانی تماس وی قطع شد و بعد از حدود یک سال از طریق انجمن نجات متوجه حضور برادرم در پادگان اشرف شدیم.

من در سال ۸۲ با اولین گروهی که به عراق سفر کردم، برای اطمینان از حضور برادرم در این پادگان به عراق رفتم، چرا که باور این مسأله که برادرم در این پادگان است، بسیار سخت بود، زیرا برادرم هیچ گونه تفکر و فعالیت سیاسی نداشت. متأسفانه در این سفر واقعیت تلخ این مسأله برای ما آشکار شد.

منافقین در این سفر مانع از گفتگوی من با برادرم می شدند و به عناوین مختلف به صورت گروه های پنج نفری ما را در سیطره خود قرار می دادند و به بهانه های مختلف مانع از صحبت ما با بچه ها می شدند.



به هر حال توانستم در زمانی که به پارک واقع در پادگان اشرف رفته بودیم، با برادرم به طور خصوصی و برای چند دقیقه ای به تنهایی صحبت کنم که از وی درباره علت حضورش در پادگان اشرف پرسیدم و او در جواب چنین گفت:

«من مدتی در ترکیه با بیماری دست و پنجه نرم می کردم و به دلیل مخالفت خانواده و همچنین گم شدن ناگهانی پاسپورتم در این کشور و به خاطر شوک وارده از این قضیه به شدت بیمار شدم.»

به دلیل شرمساری این موضوع را با خانواده در میان نگذاشته بود و در این فاصله افراد گروهک تروریستی منافقین وی را با وعده وعیدهای فراوان از جمله فراهم کردن پاسپورت به شرط حضور در دوره های مقدماتی نظامی فریب داده که در این راستا برادرم را برای انجام دوره های آموزشی به قبرس و از آنجا به عراق منتقل کرده بودند. بعد متوجه شده بود که حتی پاسپورتم را عوامل سازمان سرقت کرده بودند تا از این طریق برادرم را تحت فشار قرار دهند که متأسفانه موفق شده بودند.

برادر من به هیچ وجه فردی تشکیلاتی و سیاسی نبود و از حضور چنین گروهکی تروریستی کاملاً بی اطلاع بود. در همان مدت کوتاهی که وارد فرقه تروریستی رجوی شد به طور وحشتناکی برادرم را مغزشویی کرده بودند، در صحبت هایی که با ایشان داشتم کاملاً برای من غریبه بود و هر از گاهی به ایشان یادآوری می کردم که عیسی جان من برادرت محمد هستم این حرف های عجیب غریب چیه می زنی. بعد با خنده می گفت ببخشید ما عادت کردیم. من آنجا متوجه شدم که برادرم را شدیداً مغزشویی کرده اند.

طی ملاقاتی که در اشرف با دوستان جدا شده داشتم یکی از عزیزان جدا شده آقای محمود دشتستانی (شناختی از برادرم داشت و در یکی از مقرها با او بوده) تعریف می کردند که عیسی یکی دو بار اقدام به فرار از پادگان اشرف نموده که توسط افراد گروهک منافقین از فرار وی جلوگیری شده است.

در جریان انتقال افراد گروهک تروریستی منافقین به لیبرتی، زمان خروج برادرم تصویری از ایشان به دستم رسید که تمام صورتش کبود بود، ظاهراً روزهای گذشته مورد ضرب و شتم قرار گرفته بود. زمانی که با برادرم رو به رو شدم، در نگاه اول او را نشناختم و این موضوع به دلیل شکستگی چهره وی در طول مدت حضورش در پادگان اشرف بود. تمام مو و دندان های برادرم ریخته بود. وی را تحت الحفظ به مکانی که قرار بود بچه ها را به لیبرتی ببرند، آوردند.

در جریان ۲۱ بهمن سال ۹۱، گروهی به نام جیش المختار به این مکان حمله کرده که ۷ نفر کشته و ۹۶ نفر زخمی شدند. برادرم در این جریانات چشم راستش آسیب دید و به پای وی نیز ترکش های فراوانی اصابت کرد که در سیمای آزادی این موضوع منتشر شد.

به دلیل حضور مستمر و فعالیتم در پشت درب های اشرف، برادرم را چندین بار به سیمای آزادی آوردند، و او را مجبور به صحبت علیه من و خانواده کردند.



تجمع خانواده ها جلوی پادگان اشرف در عراق

از سال ۸۱ که متوجه حضور برادرم در پادگان اشرف شدم، در تمام همایش ها، تجمعات و نشست های انجمن نجات به عنوان مسئول این انجمن شرکت کرده ام.

از سال ۸۸ به طور مداوم در جلوی درب پادگان اشرف برای دیدار برادرم حضور داشتم و چندین بار در مراسم ها، همایش ها و تجمعات افراد، وی را از پشت سیم های خاردار به طور لحظه ای دیده ام که این دیدارها منجر به گفتگوی مستقیم نمی شد.





حضور محمد اکبر زاده و خانواده ها در سازمان ملل



سال ۹۱ در سازمان ملل حضور یافتیم. ملاقات خصوصی با احمد شهید از اتفاقات این دیدار بود که در خصوص آزادی بچه ها و مشکلات آن ها در گروهک تروریستی منافقین گفتگو کرده و با مسئولین حقوق بشر کشورهای حضور یافته در آنجا از جمله خانم "پیلای" گفتگو داشتیم.

پس از اسارت برادرم مدتی بعد پدر و مادرم را از دست دادم. تنها چیزی که به من آرامش و انگیزه می دهد همان فعالیت ها و تلاش من در اشرف بود چون به نظر خودم نهایت تلاشم را برای نجات برادرم انجام دادم. شاید برادرم به دلایل مختلف نجات پیدا نکرده و آزاد نشده ولی شکر خدا صدها نفر و شاید بیشتر، از برادران و خواهرانم آزاد شدند و اکنون در جمع خانواده شان در حال زندگی هستند و این مرا آرام می کند.





ویژگی های رفتاری که موجب اعتماد سازی می شوند

و

تطبیق آن ها با ساختار رفتاری در فرقه رجوی

۱- افراد قابل اعتماد به خودشان و دیگران احترام می گذارند و دیگران در مواجهه با آن ها دچار احساس ترس و تحقیر نمی شوند، چیزی که در سازمان مجاهدین خلق جایگاهی ندارد. هنوز سال های ابتدای انقلاب از یادها نرفته است، روزگاری که کودکان صبح ها از آغوش پدرانشان جدا نمی شدند چون می ترسیدند پدر تا ظهر دیگر برنگردد و مجاهدی با دلایل واهی او را هدف ترور کور قرار دهد. نه تنها مردم بلکه خود اعضای سازمان نیز احترام را حس نکرده اند تنها اشخاص قابل احترام در سازمان رهبران آن هستند افراد رده پایین همواره در معرض خودتحقیری و توهین در نشست های رنگ و وارنگ هستند.

۲- صداقت دیگر عنصر اعتماد سازی است که در سازمان اثری از آن نیست. اصلاً سازمان بر پایه ی دروغ هایش استوار است. چه بسیار افرادی که تحت تأثیر دروغ های سازمان به آن پیوسته اند و هنوز در بند اسارتی جانکاه به سر می برند و چه بسیار وعده هایی که مسعود و مریم داده اند که هیچ وقت محقق نشده است. صداقت وجه دیگری نیز دارد، هم خوانی رفتارها، گفتارها و اندیشه ها. بهتر است بار دیگر به ابتدای انقلاب برگردیم و روزهایی را به یاد بیاوریم که اعضای سازمان در قالب میلشیا با ظاهری مذهبی در میان مردم حاضر می شدند و

۳- اصولاً انسان ها به کسانی اعتماد می کنند که ثبات قدم در ایدئولوژی و عمل دارند. این افراد منافع خود را بر پایه عقایدشان تعریف می کنند نه این که ایدئولوژی خود را بر پایه منافع تغییر دهند. سازمانی که یک روز از اسلام گرایی حرف می زند و دیگر روز مارکسیست می شود و سپس اسلامی التقاطی را سرلوحه قرار می دهد که سر و ته اش معلوم نیست قابل اعتماد است؟ به سازمانی که روزی داعیه دار مبارزه با امپریالیسم است و زمانی دیگر در آغوش امپریالیسم می آساید می توان اعتماد کرد؟ تا به حال فکر کرده اید چرا کسی برای نگهبانی به گربه اعتماد نمی کند؟ چون دقیقاً چنین رفتاری دارد به محض این که منافعش اقتضا کرد و کسی لقمه چرب تری جلویش انداخت همه چیز را فدای آن می کند. گربه منشی از ویژگی های بارز سازمان مجاهدین خلق است.



هاست اما سازمان محبت را جرم می داند. دوستی و رفاقت با دیگران را محفل زدن می خواند و خوش و بش افراد با یکدیگر را توطئه چینی تلقی می کند و به افزایش افراد را به شکنجه گاه می سپارد. محبت ذاتی افراد به پدر و مادر و خانواده را خیانت می داند و کسی که دلش برای خانواده اش می تپد را مزدور می نامد. آیا از چنین سازمانی می توان توقع داشت برای خلق کاری انجام دهد؟

۵ - تشکر کردن از دیگران کاری است که حس اعتماد را به ایشان منتقل می کند. اما در سازمان در قبال انجام کارهای سخت و طاقت فرسا به جای تشکر و قدردانی تنها سیل اتهامات و انتقادات بر سر اعضا خراب می شود که چرا کم کاری کرده ای. اعضا مجبور به نوشتن فکت های کم کاری می شوند و زیر ضرب مسئولان قرار می گیرند. مسئولان همیشه طلب کار اعضا هستند حتی اگر بر اثر فشار کارهای سخت سلامتی آن ها به خطر بیفتد.

۶ - از خودگذشتگی رفتار اعتماد ساز دیگری است که به بررسی آن می پردازیم. افرادی که خودگذشتگی می کنند دیگران را سپر بلای خود نمی کنند و برای حل مشکلات دیگران از هیچ تلاش و کوششی دریغ نمی کنند. اما در سازمان کم ارزش ترین چیزها جان اعضاست که به راحتی هرچه تمام تر فدای هوسرانی رهبران سازمان می شود. عملیات های جنگی سازمان

که با بی تدبیری تمام انجام شده اند، وادار کردن افراد منتقد به انجام کارهای سخت و در پایان حذف فیزیکی آن ها، سپر انسانی قرار دادن اعضای سازمان در وقایع مرداد ۹۱ و شهریور ۹۲ در کمپ اشرف، عملیات های داخله، عملیات های راهگشایی، حمله آمریکایی ها به اشرف، ساخت سنگر بتنی و زیرزمینی برای رهبران سازمان و قرار گرفتن دیگر اعضا در سوله های آسیب پذیر و ... تماماً مواردی هستند که یک نکته را به ما یادآوری می کنند: "افرادی که به سازمان نزدیک شوند قربانی مطامع



رهبران خواهند شد."

تمام مواردی که در بالا ذکر شد مؤید این مطلب است که سازمان مجاهدین خلق فارغ از مشی سیاسی و تنها ناظر بر رفتار سازمانی اش هم قابل اعتماد نیست چه برسد به این که به حرف ها و موضع گیری های سیاسی آن ها هم توجه بشود زیرا رفتارها محصول اندیشه هاست.

انجمن نجات کرمان



هزاره سوم و تهدید اصلی

مفهوم فرقه به هر گروهی اطلاق می شود که شیوه های مخرب کنترل ذهن و روش های روانی فریبکارانه ی عضوگیری را به کار می گیرد. این شیوه ها در فرآیند فریب دادن افراد برای پیوستن به فرقه و متقاعد کردن آن ها برای ماندن در فرقه و تبدیل کردن اعضا به "سرسپرده" اعمال می شود. واژه فرقه در حقیقت بیانگر سازمانی استاتیک و ایستا است.

دانشمندان عصر حاضر، فرقه های مخرب کنترل ذهن را به عنوان تهدید اصلی هزاره ی سوم معرفی کرده اند. فرقه ها، با فریب دادن افراد ناآگاه و بی تجربه اما صادق و وفادار، اهداف تخریبی خود را دنبال می کنند. این پدیده را برده داری نوین نامیده اند. اهداف و آرمان های سیاسی نظیر برقراری رفاه عمومی و عدالت اجتماعی یا رسیدن به جامعه ی بی طبقه را مستمسک قرار داده و افراد صادق و آرمانگرا که البته عمدتاً فاقد تجربه های اجتماعی و سیاسی هستند را جذب نموده و از آنان در جهت مطامع خود سوءاستفاده می کنند. اغلب گروه های مارکسیستی و چپ از این دسته اند.

در کتاب "در قلمرو سایه ها، جستارهایی در روان شناسی فرقه ها" از احسان احمدی و سمیه شاه حسینی آمده است: «در تاریخ فرقه هایی که از آرمان های سیاسی خود به عنوان اساس کارشان بهره برده اند، بسیار مشهورند نمونه های کلاسیک آن، آلمان نازی هیتلر و اتحاد جماهیر شوروی استالین کمونیست از نمونه های کنترل ذهن در سطح بسیار گسترده به شمار می روند. در ابعاد کوچک تر سوپر مارکسیست های سیاه و سفید، تروریست ها و گروه های شورشی غالباً از روش های کنترل ذهن برای استخدام و غلبه بر اعضایشان بهره می بردند.»

در بسیاری از موارد یک فرد در بالای ساختار فرقه قرار گرفته و تصمیم گیری در وی متمرکز می شود. ویژگی های رهبر فرقه عبارتند از:

- خود انتصابی و مجابگر که مدعی هستند دارای مأموریت خاصی هستند.
- تمایل به اعمال اراده و تسلط داشته و سعی می کنند که خود را کاریزماتیک توصیف کنند.
- رهبران فرقه ها تکریم و ستایش را بر روی خود متمرکز می کنند.
- رهبران فرقه ها نقد ناپذیر و مستبد هستند.
- بلند پروازی غیر واقع بینانه، توهم و خیال پردازی از جمله شاخصه های رهبران فرقه ها به شمار می آید.
- در فرقه ها پیروزی به حساب سرکردگان فرقه ها است و شکست ها به دلیل کوتاهی و اعتقادات ضعیف اعضای فرقه به مفاهیم صادر شده از سوی سرکرده فرقه می باشد.

همه بلاهایی که منافقین بر سر زنان آوردند.



زنان در فرقه
رجوی

در جریان مبارزات باشد. تا این که «ساواک» طرحی برای مقابله با اقدامات مجاهدین خلق تهیه کرد. در این طرح به همه املاکی های شهر دستور داده شد تا هر خانه ای به مرد مجرد اجاره می دهند، اطلاعات آن را در اختیار ساواک قرار بدهند. با این شرایط نیروهای مجاهدین خلق دیگر نمی توانستند خانه تیمی اجاره کنند. اینجا بود که پای خانم ها هم به این گروه باز شد.

خانم های آشنا و وابسته ی اعضای مجاهدین، شروع به جذب زنان و دختران جوان کردند. بعدها کار جذب و عضوگیری بر عهده همین زنانی افتاد که در مراحل مختلف عضو سازمان شدند. بخش زیادی از این زنان جوان که در سن ۲۰-۱۹ سالگی قرار داشتند، از خانواده های

سازمان مجاهدین خلق تا سال ۱۳۴۸ یعنی تا ۴ سال بعد از این که توسط اعضای نهضت ملی ایجاد شد اصلاً هیچ نیروی خانمی نداشت و یک سیستم کاملاً مردانه داشت. این ها نیروهایی بودند که از نهضت آزادی منشعب شده بودند و در ابتدا اسم خاصی نداشتند و با اسم «بچه های نهضت ملی» شناخته می شدند.

بعدها وقتی «چریک های فدایی» که عقاید چپ مارکسیستی داشتند برای خود اسم سازمانی «چریک های فدایی خلق» را انتخاب کردند، «بچه های نهضت ملی» احساس کردند که از این جریان عقب افتاده اند و در ادامه، آن ها نام «سازمان مجاهدین خلق» را برای خودشان انتخاب کردند. در سال های اولیه تأسیس گروه، همه اعضا اعتقاد داشتند که زن اصلاً نمی تواند



زنان در فرقه رجوی

مذهبی بودند. چون در آن زمان هنوز ظاهر سازمان مجاهدین، گروهی بود که مقید به احکام اسلامی است. در واقع زنان فقط برای پوشش دهی مردان و وانمود به این موضوع که همسر اعضای سازمان هستند، وارد سازمان شدند.

اما رویه جذب خانم ها در سازمان، کم کم موضوعی به اسم «ازدواج های سازمانی» را به وجود آورد. یعنی یک خانم مجبور بود چند وقت با عده ای آقا در یک خانه تیمی بماند و بعد به خاطر رعایت مسائل امنیتی سازمان، به خانه دیگری برود و با تعداد دیگری مرد زندگی کند. اغلب در این رفت و آمدها هم مسائل شرعی رعایت نمی شد. یعنی شرایطی به وجود آمده بود که حفظ اهداف و موجودیت سازمان از احکام اسلامی برایشان مهم تر بود. این موضوع شاید اولین انحراف دینی سازمان مجاهدین یا همان تغییر ایدئولوژیک آن ها بود.

در اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه، جذب زنان در سازمان شدت گرفته بود. زنان کم کم از حالت پوششی خارج شده بودند و به مسائل چریک شهری و اسلحه در دست گرفتن هم ورود کرده بودند. این مرحله ای بود که زنان کاملاً در تفکر سازمان ذوب شدند و البته مورد سوء استفاده قرار گرفتند. در سال های اخیر، در

مقطعی از اتفاقات سوریه موضوع «جهاد نکاح» بر سر زبان ها افتاد. عین همین اتفاق در دهه چهل و پنجاه در سازمان مجاهدین هم اتفاق افتاد. در این بستر، فسادهای بزرگی رخ داد و خیلی از زنانی که با وعده های جهاد و مبارزه به سازمان پیوسته بودند دچار پوچی و افسردگی شدند و تعداد زیادی از آن ها هم خودکشی کردند. یک نمونه زنی بود که با نارنجکی که به عنوان تجهیزات در دستش بوده، خودش را در یک خرابه کشت.

در مقطع بعد از انقلاب، جریان زنان در سازمان مجاهدین خیلی عجیب و غریب می شود. زنان مسئولیت های سنگین تری می پذیرند و جریان های دانش آموزی، دانشجویی، کارگری یا حتی کادرهای مختلف پزشکی برای جذب افرادی از این اقشار به راه می افتد. در واقع در فضای باز سیاسی بعد از انقلاب، اعضای سازمان از خانه های تیمی و زیرزمینی بیرون می آیند و علنی تبلیغ می کنند. در این مقطع خیل عظیمی از جوانان دختر و پسر به آن ها می پیوندند. طوری که در اواخر دهه پنجاه، سازمان مجاهدین خلق اعلام می کند که ما یک «ملیشیا» یا شاخه نظامی از جوانان دختر و پسر تشکیل داده ایم.



زنان در فرقه رجوی

بودند شهید حنیف نژاد که از بنیان گذاران سازمان بود. در واقع جوری به جامعه القا می کردند که آن ها متولیان اصلی انقلاب در کشور هستند و تمام تاریخ قبلی خود را هم تحریف می کردند.

اکثر جاهایی که اعضای سازمان می توانستند عضوگیری کنند دانشگاه ها و مراکز علمی بودند. نحوه تبلیغاتشان به این صورت بود که آرم سازمان را در بنرهای بزرگ چاپ و در مکان های پرتردد نصب می کردند، بلندگو دست می گرفتند از فعالیت هایشان، از شهیدایشان و... می گفتند.

سازمان مجاهدین برای اکثر اقشار تأثیرگذار مردم برنامه داشت و برایشان شعار طراحی کرده بود. نوع تبلیغاتشان طوری بود که همه اقشار همه آمل و آرزوهایشان را در عضویت یا موفقیت سازمان مجاهدین خلق ببینند. بخشی از نشریه رسمی آن ها یعنی «نشریه مجاهد» همیشه به موضوع زنان اختصاص داشت. مسائل

تبلیغات روانی سازمان مجاهدین خلق زیاد بود و به همین خاطر جوانان که سرشار از احساسات و هیجانات عدالت طلبی و آرمان خواهی بودند راحت جذب شعارهای سازمان می شدند. تا سال ۱۳۶۰، سازمان مجاهدین در ایران چندین هزار نفر را به صورت رسمی جذب کرده بود. چندین هزار نفر هم نیروی سمپات داشت. نشریه رسمی مجاهد در تیراژ بالا، میدان تیر، داروخانه، مراکز امداد و بهداشت و ساختمان های مصادره ای زیادی هم در اختیار داشتند که کارهای تشکیلاتی و ستادی شان را انجام می دادند.

سازمان مجاهدین آن قدر دارایی داشت که بعضی کتاب هایش را به صورت رایگان بین مردم تقسیم می کرد. برخی دانشکده های دانشگاه تهران مثل دانشکده فنی در مصادره آن ها بود و هر روز تجمع های سیاسی در آن برگزار می شد. حتی در اوایل انقلاب به قدری قدرت گرفته بودند که برای خودشان اسامی رسمی خیابان ها و اماکن مختلف را هم عوض می کردند و مثلاً اسم استادیوم آزادی را گذاشته



زنان در فرقه رجوی

زنان، حقوق زن در جامعه، مسائلی مثل نسل سازی، مادری کردن، نقش و جایگاه زن در در ابتدای انقلاب، اوضاع سیاسی کمی آشفته بود و آن هایی هم که متوجه ماهیت سازمان شده بودند و می دانستند که سازمان مجاهدین خلق در زیربنا کمونیست است و در روبنا هم التقاط فکری دارد آن قدر درگیر سامان بخشیدن به اوضاع اوایل انقلاب بودند که وقت نداشتند این موضوع را برای مردم و جامعه توضیح بدهند. سازمان هم از این فضا استفاده کرد و فضای تبلیغاتی را به نفع خودش در دست گرفت.

سازمان مجاهدین سال ۱۳۴۴ اعلام موجودیت کرد و سال ۱۳۵۲ تقریباً تمام نیروهای آن در زندان بودند، پس در واقع اصلاً در جامعه حضور نداشتند که بخواهند از عناصر انقلاب ۵۷ باشند. در سال های بعد از انقلاب عموم کارهای آن ها مثل مبارزات مسلحانه، هم مورد تأیید رهبر انقلاب نبود و حتی به مردم هم ضرر و زیان می رساندند.

این اوضاع تا تیرماه سال ۱۳۶۰ و عزل بنی صدر ادامه داشت. بعد از آن سازمان طی بیانیه ای

دموکراسی، موضوعات اجتماعی و سیاسی و... از مباحث ثابت و مفصل نشریه مجاهد بود.

اعلام کرد که قصد مبارزه مسلحانه دارد، دیگر نتوانست همین ظاهر موجه را هم حفظ کند. کم کم منتخبین آن ها از طرف مردم پس زده شدند و بعد هم طبق آنچه از تاریخ می دانیم سازمان وارد فاز کشتار و ترور بیش از ۱۲ هزار از مردم عادی شد.

مسئول بخش زیادی از این ترورها خانم های عضو سازمان بودند، چون کمتر قابل شناسایی بودند و می توانستند به عنوان نیروی پوششی عمل کنند و البته برخلاف شعارهایشان حتی به زنان و بچه های کم سن و سال هم رحم نمی کردند. بعد از شروع جنگ هم در یک اقدام بسیار عجیب اعضای سازمان به عراق می روند. بعد فراخوانی منتشر می کنند که طی آن چندین هزار نفر از زنان و مردانی که فریب سازمان را خورده بودند خودشان را به عراق رساندند. اینجا دوباره شروع فاز جدیدی از حیات سازمان مجاهدین خلق یا همان «منافقین» است.



زنان در فرقه رجوی



اعضای سازمان در عراق در پادگانی دور هم جمع می شوند که نام آن «اشرف» است. در این ایام سازمان هنوز هم شعارهای زنانه اش را دارد.

«اشرف ربیعی» نام همسر اول مسعود رجوی است که در خانه تیمی منطقه پاسداران تهران که در اختیار موسی خیابانی بود توسط نیروهای کمیته انقلاب کشته می شود. مقرها و پایگاه های کوچک دیگر هم به اسم زنان کشته شده سازمان نامگذاری میشد. علت این نامگذاری ها این طور بیان می شد که زنان در طول تاریخ توسط مردان مورد ظلم و ستم قرار گرفته اند و زنان هیچ وقت در هیچ نظام و دستگاهی به حق واقعی شان نرسیده اند.

پس سازمان زنان را در رأس نشانند و مردان را زیردست کرد. در آن زمان یک باره تمام فرماندهان منافقین از بین زنان انتخاب شدند. در واقع این یک استراتژی بقا بود و سازمان در این زمان هم داشت از زنان سوءاستفاده می کرد تا وجهه خودش را ترمیم کند.



زنان در فرقه رجوی



در مقر منافقین در فرانسه اتفاق عجیب دیگری افتاد. یک شب دفتردار «مسعود رجوی» یعنی «مریم قجر عضدانلو» به دستور رجوی از همسرش مهدی ابریشمچی جدا می شود و منهای رعایت مسائل شرعی به همسری مسعود رجوی درآید! بعد از استفاده از زنان به عنوان پوشش خانه های تیمی در دوران فعالیت مخفیانه سازمان، این کار دومین سنگ بنا و سرآغاز تغییر ایدئولوژیک مجاهدین خلق بود.



آن زمان عموماً اعضای سازمان نفهمیدند که چه اتفاقی در حال وقوع است، اما کمی که جلوتر رفتند مسائل عجیب دیگری اتفاق افتاد. بعد از عملیات مرصاد، شکست منافقین و کشته شدن چهار الی پنج هزار نفر از اعضای سازمان، وقتی دو سه هزار نفر باقیمانده به صورت مجروح و خسته به مقر اشرف برگشتند، به دستور مسعود رجوی همگی در یک گردهمایی بسیار بزرگ جمع شدند. حتی اعضای که در بیمارستان



و روی ویلچر و برانکارد بودند هم مجبور شدند خودشان را به این گردهمایی برسانند. خلاصه حرف های مسعود رجوی در این مراسم این بود که شمایی که در جنگ شکست خوردید، شکست شما ربطی به نقشه ها و تجهیزات ما، یا قدرت طرف مقابل نداشت. شما شکست خوردید، چون فکرتان درگیر زن و بچه و خانواده بود و از این که بجنگید ترسیدید. پس باید همه ی زن و شوهرها از هم طلاق بگیرند و خالص در خدمت رهبر سازمان باشند، یا سازمان را ترک کنند.



زنان در فرقه رجوی

در این مراسم مسعود رجوی، مریم را برای اعضای سازمان مثال می زند و می گوید او برای اهداف سازمان یک شبه از شوهرش جدا شد و در خدمت رهبر سازمان قرار گرفت. یعنی حتی این اتفاق را هم به نفع اهداف خودشان جلوه می دادند. تقریباً ۶۰ الی ۷۰ درصد اعضا که بازوی نظامی سازمان بودند مجبور به «طلاق اجباری» شدند و مابقی که نتوانستند به اروپا رفته و سمپات سازمان شدند. نکته تأسف برانگیزتر این ماجرا این است که سازمان، بچه های خانواده هایی که از هم جدا شدند را با وعده تحصیل در بهترین مدارس اروپایی از آن ها جدا کرد، اما آن ها را به خانواده های اروپایی به خصوص در فرانسه فروخت و هیچ وقت از سرنوشت این بچه ها هیچ خبری به دست نیامد.

ایدئولوژی جدید سازمان، زنانگی و مادرانگی را از زنان گرفت. آن ها را تبدیل به مردانی کرد که صبح تا شب فقط باید کار می کردند و دیگر احساساتی در آن ها وجود نداشت. مردها هم دیگر همسر و خانواده ای نداشتند و تبدیل به ربات هایی شده بودند که شبانه روز مشغول کار بودند. بعد از این بود که چند ده نفر از مردان و زنان سازمان دست به خودکشی زدند.



زنان در فرقه
رجوی



در مقطعی حدود صد نفر از رهبران کادر و فرماندهان زن سازمان مجاهدین، طی دستوری مجبور می شوند تا عمل جراحی انجام بدهند و رحم های خود را از بدن خارج کنند. یعنی این زن ها هیچ وقت نمی توانستند حتی به بچه فکر کنند و همه فکر و ذکرشان باید معطوف به سازمان می شد.



تمامی زنان مجاهد خلق بعد از طلاقهای اجباری و نفس فرزندانشان توسط مریم عضدانلو به عقد مسعود رجوی در آمدند

خانم «زهرا میرباقری» از اعضای سابق سازمان مجاهدین که برای مستندی با او مصاحبه شده، لیستی از تعدادی از دوستانش را دارد که به اجبار رحم های خود را از بدنشان خارج کرده اند. این موضوع و این ظلم به زن تقریباً در هیچ گروه و فرقه ای اتفاق نیفتاده است.

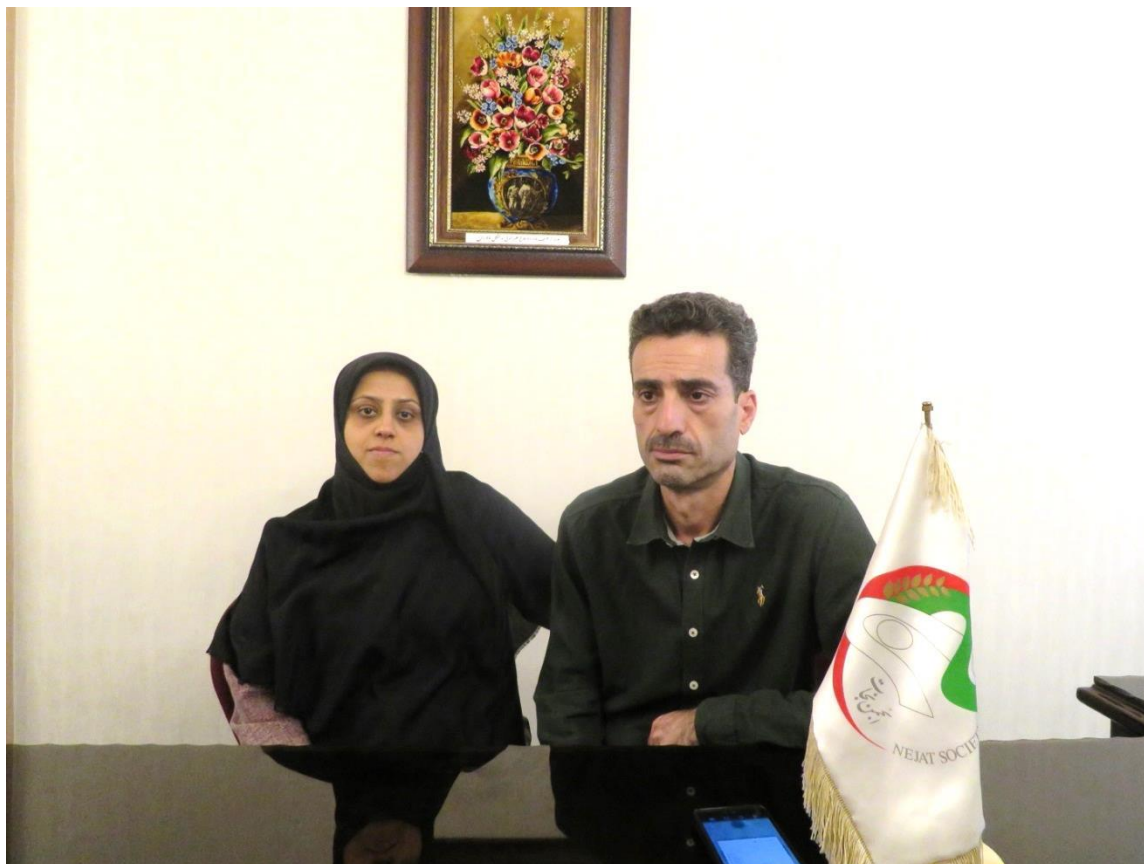
آن قدری که جنس مؤنث در سازمان مجاهدین خلق مورد ظلم واقع شده است شاید در هیچ جای دیگر این اتفاق نیفتاده باشد. حدود پنجاه سال زندگی زنان عضو سازمان مجاهدین خلق در زندگی سازمانی خلاصه شد. آن ها حالا پیرزن های هفتاد ساله ای هستند که هیچ خانواده و بچه ای ندارند. خود مریم رجوی جزو نفرات اولی است که از او در سازمان سوءاستفاده شد.

به گفته ی خودش در بعضی مصاحبه هایی که انجام داده او عروسک خیمه شب بازی مسعود رجوی بود. در واقع سازمان منافقین یک عملیات تروریستی را علیه زنانی که سرباز خودش بودند انجام داد و زنان سازمان، قربانیان تروریسم این سازمان هستند.

خبرگزاری فارس



چهره و صدای پدرم را به یاد ندارم.



پیام خانواده

انجمن نجات تهران

پیام خانم سمیرا شهسوار به پدر اسیرش اسماعیل شهسوار:

پدر عزیزم، من همان سامرای کوچولوی تو هستم که وقتی عمه صدیقه گوش هایم را سوراخ کرد برایم گوشواره خریدی و به عمه گفتم که من دخترم را خیلی دوست دارم. من همان سامرایم الان ۴۰ ساله هستم و مادر دو فرزند ولی هنوز محبت پدری را نچشیده ام. کدام مسلکی گفته که پدر اجازه ی زنگ زدن به فرزندش را ندارد. پدر جان دوستت دارم و می خواهم شما به زندگی عادی بازگردی و از زندگی لذت ببری. در ایران هیچ مشکلی برای شما ایجاد نمی شود، همه کسانی که از مجاهدین خلق جدا شده اند در ایران زندگی عادی دارند و به کار مشغول هستند. من با تعدادی از آنان ملاقات کرده ام و با یقین سخن می گویم.

عاطفه نادعلیان



خانم مرضیه بقایی نامه ای خطاب به برادر دربندش محمد بقایی



پیام خانواده

خانم مرضیه بقایی از خراسان رضوی در نامه ای خطاب به برادر دربندش آقای محمد بقایی می گوید:

"برادر عزیزم از دوری و فراق ۳۰ سال گذشت. پدرمان آرزوی دیدنت را به سرای باقی برد و مادرمان هنوز منتظر تو و چشم به راه است.

باورم نمی شود که صدای گریه هایمان و فریادهای محمد، محمد گفتنمان به گوشت نرسیده باشد.

کاش روزی را شاهد باشیم که دیگر مادرمان اشک افسوس نریزد و محمدش در کنارش باشد.

منتظر شنیدن صدایت هستیم. ما را از این حداقل امکان محروم نکن."



این سه مادر اراکی چشم انتظار فرزندان

اسیر در فرقه رجوی



پیام خانواده

خانم مهین حبیبی مادر پروانه ربیعی عباسی

خانم صدیقه نجفی مادر محمد جعفر نجفی

خانم منتهی زهرایی مادر مصطفی قاعدی

خانواده



پدر و مادر، محمد رضا صدیق

پیام خانواده

محمدرضا صدیق از آذربایجان شرقی با نام مستعار پویا، از سال ۱۳۷۶ در چنگال فرقه
ی رجوی، اسیر است.

محمدرضا از کاریابانی بود که در ترکیه ربهوده شد و او را به عراق و پادگان اشرف
بردند.



نذر کردم گر غریبم بیاید از سفر

روزه گیرم روزها را شب تا سحر

پیام مادر مهناز بزازی از استان گلستان به فرزندش: "مهناز جان خیلی دلم برایت تنگ شده و این آخر عمری دوست دارم صداتو بشنوم هر چند که دیگر چشمانم نمی بیند ولی دوست دارم مثل سابق موهایت را نوازش کنم. مهناز جان بیا و دل مادرت را در این آخر عمری خوش کن دخترم."



پیام خانواده

مهناز بزازی



عضو شورای رهبری سازمان و از مسئولین بالای خدمات لجستیک سازمان بود .
در سال ۸۱ در جریان بمباران اشرف توسط آمریکایی ها ، هردو پایش از بالای زانو قطع شد.



WWW.NEJATNGO.ORG

email.info@nejatngo.org